

سخنی با شما:



دوستان خوب سلام!

شماره ی شانزده داروگ را پیش رو دارید. در این روز ها که شما مشغول مدرسه رفتن و درس خواندن بودید. داروگ به يك سفر بسیار جالب و افسانه ای رفته بود. به سرزمین اسطوره ها، آن جا با قهرمان های مهربان قصه ها از نزدیک آشنا شد. قصه هایی که واقعی اند. سیندرلایهانی را دید که کفش بلورشان را نه شاهزاده ی قصه ها که کودکانی مثل خود آن ها به پای شان کرده بودند. آن هم نه برای عروسی که برای رفتن به مدرسه و آزاد شدن نه از دست نامادری نامهربان که از دست بزرگتر های سود جو و بیرحمی که آن ها را اسیر کرده بودند. سفید برفی ها را هم دید. که هفت کوتوله های مهربان شان واقعاً در معدن کار می کردند حتی در معدن الماس. اما خود شان شاهزاده خانمی که به انتظار پرنسش باشد نبودند. سفید برفی های ما از دست سودجویان فرار کرده بودند و هفت کوتوله های عزیز آن ها را از خواب مرگ و بی خبری زهر آلود جادوگران بدجنسی که می خواستند تمام عمرشان را بگیرند نجات دادند. سفید برفی ها ای که ما دیدیم فقط از يك پوسه شاهزاده از خواب بیدار نشدند و به زندگی باز نگشتند بلکه، دست های مهربان و توانای دوستان شان آن ها را از زهر کار اجباری و بی هوشی آن نجات داده و راهی مدرسه شان کرده بود که کاملاً بیدار شوند و نگذارند کسی دیگر گولشان بزند. چی گفتید؟ بعله درست حدس زدید ما به سرزمین "موگلی" رفته بودیم. هندوستان. افسوس که بر عکس قصه ی موگلی که حیوان ها کمکش کرده بودند. در این جنگل، دور از چشم آدم های مهربان و دوستانی مثل "بالو" موگلی های زیادی را نه حیوانات که آدم هایی که دلی از سنگ داشتند. به عوض بزرگ کردن و مراقبت به بیگاری و زجر کشیدن و ادار کرده بودند

داروگ

نشریه کودکان و نوجوانان

سوسن بهار

سر دبیر:

گلنار احمدی

مدیر توزیع و تکثیر:

وینای سینگ

همکاران این شماره:

بهرام هاشم پور

عکس ها :
طراحی و صفحه آرایی :

شاپور شاهین پور

ترجمه :

Darvag
Box: 854
10137 Stockholm - Sweden

آدرس پستی:

www.darvag.com

آدرس سایت الکترونیکی:

darvag_darvag@yahoo.com

آدرس پست الکترونیکی:

338

شماره تلفن و فکس:

9231 914 - 4

شماره حساب :

14

شابک = ISSN :

قیمت تک شماره: معادل ۳۰ کرون سوئد

مطالب این شماره

مطلب	صفحه
سخنی با شما	۲
سخنی با بزرگترها	۳
روز شمار کنگره هندوستان	۴
سخنرانی کایلایش ساتیراتی	۸
کنفرانس مطبوعاتی	۱۴
سخنان بچه ها	۱۹
سؤال و جواب بچه ها	۲۰
گلوبال مارش چیست؟	۲۷
بال اشرم چیست؟	۳۱

قانون جنگل شان خیلی خشن و بی مهر بود.

در این شماره داروگ می خواهد برای شما از این سفر بگوید. به او گوش کنید و برای بچه های دیگر و بزرگتر هایتان هم تعریف کنید.

داروگ

سخنی با بزرگترها!

سلام به همه ی شما. پدران. مادران معلم ها. خواهر و برادر های بزرگتر. دوستان بزرگتر بچه ها و همه ی کسانی که دلشان برای حق کودکی و جسم و جان شریف و ضربه پذیر کودکان مان می تپد.

داروگ تا کنون از لغو کار کودک بارها حرف زده است در جریان کنگره ی اول جهانی کودکان کارگر و رژه ی جهانی علیه کار کودک شما را قرار داده است. این بار نیز می خواهیم شما را به همراه کودکان به دنیای اسپارتاکوس های معاصر ببریم و از مشکلات و موفقیت های شان برایتان بگوئیم. جنبش جهانی لغو کار کودک از انرژی لایزالی که صداقت و پتانسیل سرشار جوانان است، بهره ی فراوان دارد و تا کنون قدم های مثبت و جدی زیادی را در زمینه دفاع از حق کودکی و حقوق کودکان برداشته است. تصویب کنوانسیون ۱۸۳ سازمان جهانی کار. مبنی بر ممنوعیت بلادرنگ اشکال پر مخاطره ی کار کودک حاصل رژه ی جهانی کودکان به مدت شش ماه در صد و سه کشور جهان و پیمودن بیش از هشتاد هزار کیلومتر راه بوده است. تبصره قانونی مصونیت اجتماعی و قانونی کلیه ی فعالین و دست اندکاران حقوق کودکان در سراسر جهان که به امضای تقریباً تمامی کشورهای جهان رسیده است، حاصل دیگر فعالیت این جنبش است. حمایت و آزادی سازی کودکان از برده گی قرض، و موتور حرکت شدن برای هزاران انسان مهربان و شریف که دلشان برای آزادی و سعادت بشر در گوشه و کنار این کره ی خاکی می تپد و شکل گرفتن سمینارها، کنفرانس ها، و کارهای تحقیقی بیشماری در این زمینه از مجموعه ی فعالیت های دیگر این جنبش اند. مقوله ی کار کودک که تا همین چندی پیش "۱۹۹۷" بعنوان پوشیده ترین راز جهان از آن اسم برده می شد. به یمن این جنبش از یک طرف و متاسفانه به دلیل ازدیاد روند استثمار و بهره کشی از گرده های نحیف و بدن های ظریف کودکان به دستور جلسه و موضوع بحث بسیاری از انستیتو های تحقیقی. جنبش های اجتماعی و مردم عادی تبدیل گشته است. با نهایت خوشحالی باید بگویم که جنبش کارگری هر چند با تاخیر و هر چند کم و انگشت شمار اما به این جنبش متوجه شده و برای دفاع از حق کودکی فرزندانش تک و توك به میدان آمده است و این يك پیروزی است چون تاریخ به ما آموخته است که این جنبش، هر چقدر هم ضعیف و پراکنده، از حقانیتی در خود و مسنولیتی بزرگ و توانی بیکران برای قدم برداشتن در راه بهتر کردن زندگی اعضای خود و به همراه آن کلیه ارض نشینان بر خوردار است. اما متاسفانه علی رغم همه ی این چیز ها هنوز از کار کودک، وسعت، عمق و نقش مخرب و انسان فناپس آطور که باید و شاید سخن گفته نمی شود. مطبوعات جز در مواردی در برابرش سکوت می کنند و نمی گذارند که به اطلاع جامعه برسد. برای کمک به این جنبش برای پیش بردن آن حضور بزرگتر ها، آن هم حضور آگاه و فعالشان لازم و

ضروری است. پاشنه ی آشیل حقوق کودک و مطالبات برای کودکان همین لغو کار کودک است. تا زمانی که قوانین به نفع این ممنوعیت بطور صریح و روشن بدون تبصره و اما اگر تدوین نشوند و بر اجرای آنان توسط سازمان ها و نهاد های دفاع از حقوق کودک نظارت نشود و يك اعتراض اجتماعی وسیع، فریاد بشریت " استثمار کودکان موقوف" پرده ی گوش سوداگران پول و در هم شکننده گان بدن های لطیف و پسر پر کننده گان گل های دارای روح عقل و دانش جامعه ی انسانی یعنی کودکان ما را، نلرزاند و وحشت از نیروی ما متوقف شان نکند، علی رغم هزاران کار افشاگرانه شاهد وسعت یافتن این فاجعه بوده و از طرف دیگر در هیچ زمینه ی دیگر از جنبه های حقوق کودکان موفقیتی نصیبمان نخواهد شد. و باید به چیز های اندک و گول زنك و دل خوشکنك بسنده کنیم. چرا؟

به ساده گی به این دلیل که در کشور و یا کشور هایی که درست در مقابل قانون، یا به دلیل نبودن قوانین، روز روشن طفل خردسال پدر و مادرهایی مثل من و شما را به دخمه های تاریک و نمور قالیبافی، کوره های مذاب شیشه گری، آلونك های مونتاژ قطعات اتوموبیل، دباغی، نساجی و... در ایران و کارخانه های نایکی ری بوک، گل یاسمن چینی. چرم سازی. تراش الماس، جاده سازی، ساختن ابزارهای اتاق عمل های آمریکا و اروپا، قهوه، نیشکر. مکزیک و برزیل، پنبه آمریکا. ماهی گیری و کشتیرانی، کار در معادن مختلف، جاده سازی و غیره ... در گوشه و کنار این دنیا می کشند و استثمار می کنند، دیگر حرمت يك چیز به طور واقعی شکسته است. آن هم حرمت و دستاوردی است که جامعه ی بشری برای رسیدن به آن زحمت بسیاری کشیده است. " مصونیت کودکان" در چنین شرایطی است که می توانند خشونت را بر کودکان در خانه و مدرسه اعمال کنند و متاسفانه بسیاری از پدران و مادران معلمان و کل بزرگتر ها که خود نیز قربانی این سوداگری اند، مثل چماق آنان برای کودکان بکار می روند و شادی شان را از آن ها می گیرند. بیایید اجازه ندهیم که به حرمت جامعه ی انسانی مان پیش از این ضربه بزنند. بیایید در کنار این کودکانی که شرح حال و نظرات شان را در این شماره ی داروگ هم دوباره نوشته ایم، هر چند که این ها جدیدند و مربوط به کنگره ی جهانی دوم کودکان کارگر می شوند که در سپتامبر همین سال برگزار شد، گام بر داریم و به سهم خود این جنبش را به پیش بریم و سعادت کودکان مان را در حال و آینده تا آن جا که ممکن است عملی سازیم.



متن سخنرانی اریش کست نر به مناسبت آغاز کار مدارس در آلمان در سال ۱۹۴۹ میلادی
بچه های عزیز!

شما الان در کلاس درستان نشسته اید، به ترتیب نام خانوادگی، یا به ترتیب قد. روی این نیمکت های سفت و سخت. امیدوارم که فقط به سردی هوا بستگی داشته باشد، که اینطور کز کرده و به قارچ شباهت پیدا کرده اید. بعضی از شما ها آنقدر بی قرار هستند، که مثل اینکه روی اجاق برقی نشسته

برای تان تعریف کنم. برای این که حوصله تان سر نرود از لحظه ی ورود به هندوستان را می گویم نه از زمان حرکت. ساعت پنج و نیم صبح روز چهارم سپتامبر من و یکی از دوستان بچه ها که به همراه من به این سفر آمده بود و یک دوربین فیلمبرداری خوشگل هم به همراهش آورده بود که برای داروگ و خودش از بچه ها و هندوستان فیلم تهیه کند. به فرودگاه دهلی رسیدیم. من یک لباس به خیال خودم تابستانی پوشیده بودم بعد از نشان دادن پاسپورت و گذشتن از مرز بازرسی و تحویل دادن ورقه ی اداره ی مهاجرت هندوستان، به بیرون سالن ترانزیت فرودگاه رفتیم. آدم های زیادی دیدیم که به استقبال مسافرانشان آمده بودند. اما، ما کسی را نمی شناختیم. من دلهره داشتم. چون کل سفر با عجله شروع شده بود و وقت کم بود. همه اش به موبایلم نگاه می کردم منتظر بودم که دوست دیگرمان احسان که قبلا از او در داروگ برایتان گفته ام او که دوست اقبال مسیح و بچه های کوچک کارگر است. برایم آدرس محل کنگره را اس. ام. اس کند. پانین ورقه ی دعوتنامه ی کنگره آدرس و شماره تلفن بود. اما من می دانستم که کنگره آن جا نباید باشد. احسان به من گفته بود نگران نباش آدم های زیادی به آن جا می روند حتما در فرودگاه همدیگر را پیدا می کنید. من هم برایت آدرس خواهم فرستاد. اما من دلهره داشتم. می ترسیدم دیر شود. می ترسیدم بچه ها بیایند و من آمدن شان را به محل کنگره که می دانستم خیلی شادی آفرین است از دست بدهم. دلم می خواست دو روز قبل از کنگره به آن جا برسم که با خیال راحت به کنگره بروم. اما دوست فیلم بردار ما بلیط ها را خریده بود و نتوانسته بود زود تر از سوم سپتامبر بلیطی که ارزان باشد پیدا کند. در نتیجه ما صبح زود همان روزی که قرار بود کنگره شروع شود، به آن جا رسیده بودیم. بد جوری دستپاچه بودم. داشتیم از در بیرون می رفتیم و به صف استقبال آمده گان نگاه می کردم که یک آفیش بزرگ را که بر مقوائی چسبانده شده بود دیدم. "گلوبال مارش" اوه چه آفیش زیبایی بود. بر دور یک کره ی زیبای آبی که کره ی زمین بود بچه های شاد و خندان دختر و پسر دست های همدیگر را گرفته بودند و می خندیدند. جلو رفتیم و سلام کردم گفتم: من هم از گلوبال مارش. و چقدر خوشحال شدم که آن ها را دیدم. تو دلم گفتم دیدی! باز من بی خودی دلهره داشتم و احسان چه خونسرد بود و می دانست که مشکلی پیش نمی آید. خندیدم دیگر از دست احسان عصبانی نبودم. اما حالا عجله داشتم که زود تر به محل کنگره بروم. بچه ها. بچه ها. من می خواستم آن ها را ببینم. می ترسیدم کنگره شروع شود. اما دوست ما از گلوبال مارش گفت: حالا خیلی زود است. ما هنوز منتظر مسافران دیگری هستیم کنگره به این زودی شروع نمی شود. از سالن فرودگاه آمدیم بیرون. وای چه گرمایی. اگر از حالا هوا اینطور گرم باشد که ساعت ۶ صبح است، پس ظهر چکار کنیم. لباس هایم که فکر می کردم خیلی تابستانی و خنکند از بس عرق کردم به تنم چسبید. آستر لباسم به تنم منگنه شده بود. و نمی توانستم راه بروم. حالا که فهمیده بودم تا کنگره کمی وقت داریم می خواستیم زود هتل پیدا کنیم. دوش بگیرم و قبل از ورود بچه ها به سالن کنگره آن جا باشم. خلاصه تا کسی گرفتیم آدرس محل کنگره را دادیم و سوار شدیم. اما دنبال هتل پیدا کردن نرفتیم. به دوستانم گفتم

اند. بعضی دیگر مثل اینکه به نیمکت هایشان چسبیده اند. بعضی از شما پوز خند می زنند، و بعضی دیگر به تخته سیاه خیره شده اند، مثل اینکه به آینده سیاهی چشم دوخته باشند. شما واهمه دارید، و نمی توان گفت که احساس شما، به شما دروغ می گوید. ساعت موعود فرارسیده است. خانواده های شما، با نگرانی از شما دست می کشند، و شما را به آغوش دولت می سپارند. اینک زندگی شما با ساعت عجین می شود. و این زندگی، با خود زندگی پایان می یابد. این زندگی، که شبکه ای از اعداد و ارقام و پاراگراف و قانون و درجه و برنامه را در بر گرفته، اینک شما را نیز دربر می گیرد. از موقعی که شما اینجا نشستید، به طبقه خاصی تعلق دارید. مهمتر اینکه، به پانین ترین طبقه ها، متعلق هستید. شما هنوز نبرد طبقاتی و آزمایش و امتحان را در پیش رو دارید. شما هنوز میوه های کال و نارس می هستید، که باید به درختان تنومندی تبدیل شوید. تا امروز بچه های سرزنده و بیداری بودید که از فردا باید شما را بیدار کنند، تا به مدرسه بروید. همانطور که با ما این کار را کردند. از درخت زندگی به کارخانه کنسروسازی تمدن وارد می شوید. این راهی است که پیش روی شماست. پس تعجبی ندارد که خجالت شما بزرگتر از کنجاوی شماست.

آیا ثمری دارد که شما را در یک چنین راهی نصیحت کنند؟ نصیحت از طرف مردی که نصایحش شاید بی مزه باشند. ولی بگذارید این پیر مرد حرفش را بزند. این پیر مرد هنوز فراموش نکرده است و فراموش نخواهد کرد، روزی را که خودش، مثل شما روی یکی از این نیمکت ها نشسته بود. در کلاسی خاکستری رنگ و بیش از حد بزرگ. او هنوز فراموش نکرده است که قلبش آن زمان چگونه بی پروا می کوبید. بدین ترتیب به اولین نصیحت نزدیک می شویم، که مثل تابلوی پیش روی شما می درخشد:

نگذارید بچگی شما را از دستتان برابند!

خوب نگاه کنید، بسیاری از مردم دست از بچگی شان بر می دارند، درست مثل لباس کهنه ای که دیگر مایل به پوشیدنش نیستند. مثل شماره تلفنی قدیمی، که دیگر صحت ندارد. زندگی برای این مردم، به خیار شباهت دارد که مرتب از سر آن خورده و کوتاه می شود. و چیزی که خورده شود، دیگر وجود ندارد. در مدرسه شما را مجبور می کنند که از مدرسه ابتدایی به دوره میانی و سپس به دبیرستان وارد شوید. وقتی که وارد کلاس های بالاتر می شوید، شاخه های پانینی را ره می کنند و می بَرند. و دیگر راهی برای بازگشت وجود ندارد. ولی

بقیه در صفحه ۳۹

کنگره ی جهانی کودکان کارگر، ۴ تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۵ در هند

برایتان گفتم که سفری به سرزمین افسانه ها کردم. هندوستان اما نگفتم برای چی؟ از سیندرلا ها گفتم و سفید برفی ها و موگلی ها اما نگفتم که این ها کی بودند؟ حواستان را جمع کنید می خواهم بگویم. اصلا بگذارید سفرم را لحظه به لحظه

خودمان را معرفی کردیم. باز هم عجله ی من شروع شد می خواستم زود کارتم را بگیرم و به لباسم بزنم. می خواستم داخل سالن کنگره بروم. دوربین های فیلم برداری هم مرتب از ما که تازه وارد بودیم فیلم می گرفت و بر روی صفحه ی بزرگ مونیتوری که دم در سالن بود نشان داده می شد. بچه ها نبودند. از دوستی پرسیدم پس کنگره کی شروع می شود؟ نوشته ساعت ۱۱ اما هنوز خبری نیست. جواب داد: نه! ساعت یازده فقط وقت ice beraking است برای بچه ها. میدانید یعنی چه؟ یعنی جلسه ی معرفی. آشنائی، آب کردن یخ ها، یعنی که نماینده گان کودکان که از کشور های مختلف جهان می آمدند که با هم کنگره شان را بر گذار کنند. با هم آشنا شوند. بحث و تبادل نظر کنند و به دوستی بگویند: ما هتل نداریم. گفت بایستید الان کمک تان می کنیم تا کنگره وقت هست ساعت چهار بعد از ظهر شروع می شود می توانید به هتل بروید دوش بگیرید خستگی را از تن تان در کنید بر گردید. من خوشحال شدم. در انتظار این دوستان، گوشه ای نشستیم با وجودیکه می دانستم در جمع دوستان هستم و نگاه ها همه با لبخند بود، اما ته دلم غم داشت. غمی که هر بار، که به محل جدید یا کشوری جدید می روم يك لحظه مرا می گیرد غم آشنا نبودن، کسی را نشناختن، دنبال يك چهره ی آشنا بودم. اما کسی نبود. بچه ها هم هنوز نیامده بودند. دوربین هم مرتب از ما فیلم می گرفت، من خسته شدم. راستش را به خواهید گوشتان را بیاورید جلو یواشکی بگویم يك خورده عصبانی هم شده بودم. رویم را بر گرداندم و به دوربین چی اعتراض کردم. اما او می خندید و چهره اش اینقدر شاد و مهربان بود که خنده ام گرفت. بعد دیدم هرکس که تازه وار می شود این کار را می کنند. از او فیلم می گیرند و به روی صفحه ی بزرگ می اندازند. اما از ما اتصافا زیاد الکی فیلم گرفتند. در همین حالت غریبه گی بودم که ولوله ای به پا شد. بچه ها آمدند. وای چقدر آمدنشان زیبا بود. يك عالمه بودند با لباس های زیبا و تی شرت های کنگره دوم جهانی کودکان کارگر، برای تحصیل و آموزش، هنوز نتوانسته بودم خوب خوب بچه ها را تماشا کنم که دو پسر و يك دختر بسیار عزیز و شاد با خنده های قشنگ و نگاه های مهربان به طرف ما آمدند. بلافاصله دست دادند و از طریق معلم شان با ما شروع به صحبت کردند. دختر ك که لباس خیلی قشنگ هندی تنش بود و از تمیزی با آن پوست سیاه زیبایش مثل چوب آبنوس می درخشید گفت: من آنا هیتا هستم. در معدن تراش الماس کار می کردم. پسر ها هم. معی الدین و درگ بودند. گفتم حاضرید بعدا با من مصاحبه کنید؟ گفتند آره به دیدن بچه های تازه وارد رفتیم به آن ها سلام دادیم دوستم مشغول فیلم برداری از آن ها و من مشغول عکاسی شدم. بچه ها روی زمین نشسته بودند و ورقه های معرفی شان را برای صدور کارت هایشان پر می کردند. دوستان صدایمان زد، گفت: هتل آماده است ماشین بگیرید بروید. خواستیم برویم که باز ولوله افتاد. این بار کای لایش آمده بود و من بعد از بچه ها که قبلا ندیده بودمشان اما نگاه هایشان چنان گرم و صمیمی بود که انگار همیشه دوست بودیم شادم کرده بود، چشمم به دوست عزیزمان کایلایش ساتیراتی دبیر اول گلوبال مارش افتاد که از قبل می شناختمش و شش سال است که دوستیم. کایلایش مرا که دید بغل کرد و بوسید

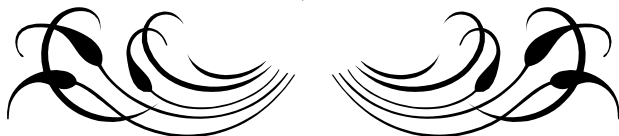
نه! اول به محل کنگره میرویم شب هتل پیدا می کنیم دوستانمان به ما کمک خواهند کرد. من بچه های گلوبال مارش را قبلا در سوند و ژنو دیده بودم و با مسئولین دوست بودم. اما دوست خوب و فیلم بردار ما اولین بار بود که می خواست دوستان شما را ببیند. از تاکسی که پیاده شدیم ساعت ۸ صبح شده بود. گرما عجیب بود. اما از توی راه که سوار تاکسی بودیم، دو چیز توجه مرا به خودش خیلی جلب کرد. یکی که خوشحالم کرد و یکی که ناراحتم کرد. اولی زیاد و جور واجور بودن درختان سر سبز بود که در ماه سپتامبر عین بهار می درخشیدند و پروانه های بزرگ رنگی که بی توجه به آسفالت داغ خیابان و عبور و مرور ماشین ها، بی دریغ توی جاده پرواز می کردند و پره های لطیف و رنگارنگشان را مثل باد بزن های رنگی اسپانیولی جلوی شیشه ی ماشین یا دو طرف جاده تکان می دادند. زیبا ست مگر نه؟ من هم از خوشحالی مثل شما بچه ها با دیدن درخت های غرق گل و پروانه ها ذوق کردم. اما! ماشین که سر چراغ قرمز ایستاد دلم هری ریخت. يك دختر ك زیبا که بزحمت ۹ سالش می شد و لباس کهنه و مندرسی داشت. بطرف ماشین آمد روزنامه ای را بطرفم دراز کرد که بزبان انگلیسی بود و کلمه ی درشت سوسیالیسم را بروی آن دیدم. روزنامه می فروخت و لایبلای ماشین ها که اصلا توجهی به آدم های پیاده نداشتند می دويد. می خواستم داد بزنم مواظب باش زیر ماشین می روی. شیشه را پانین کشیدم پول را آماده کردم که روزنامه بخرم. پول را به او دادم ماشین راه افتاد. خواستم بگویم عیب ندارد روزنامه را نمی خواهم به دیگری بفروش پول مال خودت. اما او خیلی حساب درست بود. می خواست حتما روزنامه را به من که پول داده ام بدهد. دويد و از لای شیشه روزنامه را به داخل پرت کرد. من دیگر به روزنامه نگاه نکردم. دلم شور می زد زیر ماشین نرود؟ ماشین بار دیگر ایستاد. کودکی که يك دست نداشت و با دست دیگر به دهانش اشاره می کرد از ما پول خواست. من نمی توانستم حرف بزنم. یا فکر کنم. در طول راه ما ده ها از این کودکان دیدیم. دیگر به درخت ها و پروانه ها نگاه نکردم. حتی گاری دستی های حامل میوه هائی که خیلی دوست دارم. مثل پاپایا، آناناس، نارنگیل تازه، انبه، خرمالو که چند لحظه قبلش از دیدنشان خوشحال شده بودم و با خودم گفته بودم این میوه ها این جا ارزان است و من می توانم بخرم و بخورم. به خصوص انبه را که دکتر گفته برایت خوب است، حتی نگاه هم نکردم. از تاکسی که پیاده شدیم هوا عجیب گرم بود و هیچ چهره ی آشنائی هم دیده نمی شد. وارد سالن که شدیم هوای خنك و زمین تمیز سالن و رنگ و وارنگی لباس های تن آدم هائی که آن جا بودند و نمای سالن کنگره که با آفیش های بزرگ که بر روی مقواهای کلفت چسبانده شده بود و در باره ی میزان و آمار تحصیل کودکان جهان و کار کودک و سایر مسائل مربوط به کودکان بود و تابلوی بسیار بزرگ و بی نظیر کنگره که دختری را در حالی که بر روی خشت هائی که زده بود در حال تفکری عمیق نشان می داد و چهره اش از درد به هم کشیده شده بود و در کنارش نوشته بود: کودک باید به مدرسه برود و کار کودک ممنوع، يك لحظه مرا از یاد چیزهائی که در راه دیده بودم برد. سلام کردیم. جواب دادند اما کسی ما را نمی شناخت. چمدان هایمان را گوشه ای گذاشتیم

بلکه نیاز جامعه ی مادر همراهی با از بین بردن این مشکل با تمام جهان اند. ما می خواهیم که همه ی ما هم نظر شویم که اجازه ندهیم از کودکان کار کشیده شود و هر تک کودکی در این سرزمین به تحصیل رسمی، اجباری، رایگان و با کیفیت بالا دسترسی داشته باشد و همچنین در همه ی مدارس مقوله ی کار کودک تدریس شود. وقتی که والدین تحصیل کرده نیستند، کودکان شان را به واسطه ها می فروشند یا اجازه می دهند و این دایره ی استثمار و برده گی کودکان را وسعت می بخشد و باعث به وجود آمدن کودک کارگر می شود. هدف این کنگره این است که فعالیتی را علیه کار ۲۵۰ میلیون کودک برده ی کار در سراسر جهان به وجود آورد که هیچ کودک کارگری وجود نداشته باشد و همه ی بچه ها به مدرسه بروند. این راه و روش که من این جا در روی این سکو ایستاده ام و با شما سخن می گویم و همه ی شما هم این فرصت را دارید، راه ماست. من می خواهم که تمامی کودکان جهان این حق را داشته باشند که حرف بزنند و صدایشان شنیده شود. این قولی است که ما در این کنگره می دهیم: که این امکان را برای سخن گفتن تمام کودکان جهان به وجود آوریم و آن که همه ی بچه ها به مدرسه بروند، مجانی و دانش کافی و با کیفیت بالا را به دست آورند. این نمی تواند تا زمانی که والدین بی سوادند، میسر شود. پدر و مادر های بی سواد، بالا ترین رقم را در فرستادن بچه هایشان به کار دارند. این مدرسه نرفتن جلوی رشد کودک را می گیرد. و "او" دختر یا پسر، اگر بی سواد باشد، نمی تواند مسئول خوبی برای زندگی خود و جامعه باشد.



مفسین از اتیوپی

قبل از هر چیز من از گلوبال مارش تشکر می کنم که این کنگره ی دوم را سازماندهی کرده است. کنگره ی جهانی در باره ی کار کودک و امر آموزش تحصیل، از طرف خودم و کودکان اتیوپی. ما بچه های اتیوپی می دانیم که ۱۰۰ میلیون کودک بیسواد و بدون حقوق در سراسر جهان وجود دارد. اتیوپی هم از این قاعده مستثنی نیست. من امیدوارم که کنگره ی جهانی کودکان در باره ی تحصیل و کار کودک به تواند به راه حل های جدی علیه کار کودک برسد. ما برای سازماندهی کنگره تشکر می کنیم و ارزو داریم که با موفقیت پیش برود. علیه کار کودک به پیش - برای حق تحصیل به پیش همه ی راه ها باید به مدرسه ختم شوند.



امیلی از آمریکا

سلام! دولت های جهان میلیون ها دلار خرج ملتاریسم می کنند در حالی که بسیاری از مردم جهان با روزی دو دلار

خندید بلند و گفت: خیلی خوشحالم که تو را این جا می بینم. من هم خیلی خوشحال بودم. گفت بروید استراحت کنید برای ساعت چهار بر گردید. از فردا جایتان را عوض می کنیم. یک خانم بسیار زیبا با لباسی خیلی قشنگ مثل پیرهن پری قصه ها آمد ما را به نوشیدن شربت و چای و بیسکویت دعوت کرد. تاکسی گرفتیم. به هتل رفتیم تا ساعت چهار شود و کنگره شروع. ساعت سه و نیم آنجا بودیم من از بس عجله داشتم که هم بچه ها را ببینم و هم درست از موقع شروع کنگره آنجا باشم. وقتی که می خواستیم وارد سالن شویم دو دختر دم در ایستاده بودند و به روی همه ی کسانی که وارد می شدند گلبرگ می ریختند و یک خال هندی قرمز روی پیشانی می گذاشتند.

روز اول کنگره

نشستیم و به این ترتیب کنگره ی دوم جهانی کودکان کارگر با موضوع تحصیل اجباری رایگان و با کیفیت بالا برای تمامی کودکان جهان با حضور ۲۰۰ نماینده ی کودکان از ۲۳ کشور جهان با شعار های بچه ها، "ممنوعیت کار کودک"، "تحصیل اجباری و رایگان برای همه ی کودکان جهان" "دفاع از حق کودکی" سرمایه دار را چه کنیم؟ محو. ما چه کنیم؟ بازی و درس. جان گرفت، در این جا نماینده گان و سخن گوینان کودکان مشعل بزرگ و چند خانه ای را که بروی سن گذاشته شده بود با شمع های روشن افروختند و سرود خوش آمد گویی را خواندند سپس کنگره با سخنرانی کودکان سخنگوی نماینده گان و کایلاش ساتیراتی دبیر اول گلوبال مارش آغاز به کار کرد که صحبت هایشان را در زیر آورده ام. به غیر از کودکان و دبیر گلوبال مارش, sh Ajrun Singh وزیر رفاه هندوستان، Jabir Husain دبیر لژیون خدمتگزاری ایالت بهار Ravi Parkash verma عضو پارلمان، دبیر همایش پارلمانی برای آموزش و پرورش R.S. Chaurasia دبیر کل کمپین دفاع از حق کودکی. صحبت کردند.



سخنرانی کودکان روز اول

امرال از هندوستان

من با پدرم در کابل کشی تلفن کار می کردم. کمپین دفاع از حق کودکی نقش مهمی در آزادی من از کار ایفا کرد. الان حدود چهار سال است که من در مرکز توانبخشی بوده ام. من می خواهم به شما بگویم چرا؟ کنگره جهانی سازمان داده شده است؟ جناب وزیر آموزش و پرورش هندوستان، کای لایش ساتیراتی عزیز، دبیر گلوبال مارش و تمامی شرکت کننده گان در کنگره از کشور های مختلف! من به همه ی شما خوش آمد می گویم. امروز برای ما روز بزرگی است و وزیر آموزش و پرورش هندوستان هم این جا حضور دارند. امروز ما می خواهیم سوالات کودکان را در باره ی کار کودک و حق تحصیل این جا مطرح کنیم. جناب وزیر امروز ما می خواهیم سوالاتمان را مطرح کنیم، سوالاتی که صرفاً انتقادی نیستند،

نموده است. او قبل از وزارتش در B.B.A (بچپان بچو آندولان) عضو بوده و از روز اول وزارتش هم به یک کار حساس در این کشور زیبا پرداخته است. یعنی مسئولیت حق تحصیل برای همه ما هم از شما و هم از دفتر کار و مرکز کارتان بسیار ممنونیم و با توجه به مقامتان به شما جناب وزیر خوش آمد می گویم. همچنین به سخن گوینان کودکان در کنگره، "پاولینا" از بلژیک، "مفسین" از اتیوپی "کارلوس" از مکزیک. "امیلی" از آمریکا و "علی رضا" از ایران.

من نمی توانم کلماتی که عشقم به همه ی شما را بیان کند بیایم. همچنین به برادرم "روای پارکشای" سلام می دهم. او یک عضو محترم پارلمان است که یکی از موثرترین و ممکن ترین صداها در دفاع از حقوق کودکان به ویژه حق تحصیل در پارلمان هندوستان بوده است و یک نهاد متشکل از صد گروه و نهاد دیگر را در پارلمان در این رابطه نمایندگی می کند. من می خواهم شخصا از طرف محرومترین کودکان نماینده که حق شان پارسال از آن ها گرفته شد از ایشان تشکر کنم چرا که شخصا به بسیاری از نهادها و بخش های دولتی سر زد تا ترتیب ویزای بچه ها را بدهد. من همچنین می خواهم شما را به همکاری در سازمان های بین المللی معرفی کنم کسانی که در پدیوم نشسته اند. "سن" آقای "الی جونن" دبیر اتحادیه ی سراسری معلمان جهان. آقای "سیمون ستینه". از کنگره ی اتحادیه های سراسری بریتانیا و از اعضای کارگری ILO (سازمان جهانی کار) نماینده گان دولت ها و کمیته IPEC. (اتحادیه ی بین المللی آزاد کارگران) و خانم "آنا ویکتوریا واسکونز" از پرو دبیر CESIP. و همچنین همکاران دیگرم آقای "پاترک": از آمریکا و "کوفسونله" از کوستریکا و دکتر "شود ها نشو" از آمریکا تشکر کنم.

دهلی هنوز داغ و شرجی است. همه شما از راه های دور آمده اید و باید خسته باشید بعضی از شما ممکن است بر سر مسائلی با ما مشکل داشته باشید، اما ما به همه ی شما با قلبی گرم و احساسی قوی خوش آمد می گوئیم. هندوستان سمبل "اشیبهی دوده باهوا" شده است که معنی اش این است مهمانان سمبل مودت و دوستی و باز بودن فضا و برکتند. من همچنین به بزرگترها و دبیران سازمانها و همکارانم و بر گذار کننده گان خوش آمد می گویم. به این فکر می کردم که احساسم را چگونه با شما تقسیم کنم که "مانترا" ای به یادم آمد (پند) "سن گاجهدا وام سام وادوا سامو و مانا نفسی حنتم. دوا با همگ یاتها پووره. سان جانا اسم" که معنی اش این است: هزاران سال قبل یک "سین" یعنی رهبر از کلنی ها گفت:

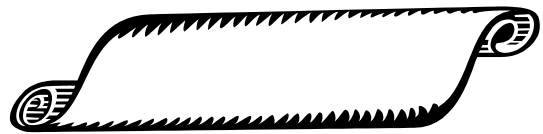
"بیا با هم رژه رویم، با هم حرف بزنیم، با هم جشن بگیریم، با هم بنشینیم که بتوانیم دانشی را پایه ریزی کنیم که به تواند خوبی و زیبایی را به تمامی هستی نوید دهد." آن زمان این سخن را به آتورپته های معنوی و سیاسی می گفتند رویشان به آن ها بود. اما اکنون این پدیده از طرف کودکان سازمان داده شده است.

من این افتخار را دارم و افتخار می کنم که بگویم این کودکان که مورد خشن ترین و سعبانه ترین ظلمها قرار گرفته اند مثل، کار کودک، استثمار جنسی، تجارت کودکان و فقر و نداری بیش از حد تصور حاملین شمع و مشعل دانش و روشنا

آمریکا روزگار می گذرانند. آن ها با این کارشان، گرسنگی، فقر و کار کودک به وجود آورده اند. در ازای معامله ی خون با دلار! هیچ کشوری در موقعیت جنگی، وضعیت اقتصادی اش از ثبات لازم برای پاسخ گویی به نیازهای کودکان برخوردار نیست. نمی تواند پول تحصیل آن ها را به پردازد. این وظیفه ی تمام دولت هاست که قبل از هر چیز تحصیل اجباری، رایگان، و با کیفیت بالا را برای تمامی کودکان جهان، جدا از جنسیت، نژاد، مذهب، ملیت، فراهم کنند. دولت های ملی و کل دولت های جهان باید خودشان را از فساد رها کنند، از بوروکراسی. باید این مسئله را بیمه کنند که بزرگترها کار داشته باشند تا کودکان حق رشد آزادانه را به دست آورند. و یک معیشت استاندارد و قابل دفاع داشته باشند. وقتی که بزرگترها درآمد کافی داشته باشند، کودکان حق رشد آزادانه را به دست می آورند و وسیله ی سود جویی استثمارگران و مسؤل اقتصادی خانواده ها نمی شوند. برای این مسئله بزرگترها باید توانایی و امکان رشد شخصی را داشته باشند. این باید نقش دولت ها باشد. اما اسلحه به دست ماست و ما باید فعالیت کنیم. که این حق را بدست آوریم و تضمینش را از آن ها بگیریم با جنبش مان.

راجا از نیال

سلام و خوش آمد. همانطور که امیلی گفت نقش دولت های ما این است که کور کورانه میلیون ها صرف جنگ و خرید اسلحه کنند. درست زمانی که بسیاری از کودکان گرسنه اند و از حق تحصیل محرومند. ما در قطعنامه مان از دولت ها خواسته ایم که اهمیت بیشتری به کودکان به دهند و از آن ها مراقبت کنند. ما مرکز نقل قطعنامه مان را به روی محافظت از کودکان، پایان دادن به کار کودکان و حق تحصیل برای آن ها گذاشته ایم. این آدم ها چه در سطح ملی و چه فراملی باید برای وضعیت زندگی و تحصیل کودکان نگران باشند.



سخنرانی کای لایش ساتیراتی، دبیر گلوبال مارش دوستان عزیزم، نماینده گان عزیز، روسا، وزرا و مهمانان عزیز کنگره: "آرجون سینگای" وزیر رفاه دولت هندوستان "شری راوی پارکاش ور جای" عضو پارلمان و دبیر گروه کاری پارلمان در باره تحصیل، رهبران جوان شرکت کننده در میز گرد و همکاران عزیزم.

از طرف گلوبال مارش و "تشکل بچپان بچو آندولان" کمپین دفاع از حق کودکی به همه گی شما خوش آمد می گویم.

این یک لحظه ی تاریخی است. آتورپته های سیاسی، رهبران اتحادیه های کارگری بین المللی و همچنین اتحادیه ی بین المللی معلمان، دبیران و سران چندین نهاد بین المللی و محلی غیر دولتی، همچنین سازمان های کاملاً از دولت ها جدا، سفرا و مسئولان کارخانه ها، با هم در یک کنگره به نماینده گی بیش از ۲۰۰ جوان حضور به هم رسانده اند و این بسیار با اهمیت است که آرجون سینگای شخصا در این کنگره شرکت

رهبران جهان در باره ی لغو کار و امکانات تحصیل تمام کودکان جهان تا سال ۲۰۰۰ نوشته شد و الان به سال ۲۰۱۵ منتقل شده است. طی این چند سال تعداد کودکان بی مدرسه و تحصیل "بی سواد" چند برابر شده و به توان رسیده است. خرج تحصیل کردن انگار به صرفه نبوده است. تا کی؟ چه زمانی؟ ۱/۶٪ در صد مردم کره ی زمین بی تحصیل و دانش بمانند؟ که از این تعداد ۲/۳٪ در صد دخترانند و زنان و بیش از صد میلیون کودکند.

من می پرسم آیا جهان فقیر است؟ نه دوستان عزیز و گرامی من!

بطور تقریبی ما بیست و دو هزار دلار آمریکا، خرج لباس هر سربازی می کنیم که باید به مصرف تحصیل کودکان برسد. که معادلش در دنیای امروز سی صد و هشتاد دلار امریکاست. بودجه ی لازم برای آموزش بیست و سه کشور در حال رشد با صد و شصت میلیون کودک در سن مدرسه، فقط دو روز و نیم خرج ارتش است. اما، ما این کار را نمی کنیم. آیا این شرم آور نیست؟

خواهران و برادران عزیز، ما کار سخت و بزرگی در پیش رو داریم. اما هیچ دلیلی برای سر خورده گی و شکست را پذیرفتن وجود ندارد. به نظر من همه ی ما این ارزش را در سطح جهانی مبارزاتی داریم. هیچکدام از نهاد های بین المللی قدرت های بین المللی ثروتمندان جهان نمی توانند این آگاهی و دانش را به زیر فرش به رویند. فقیر ترین و زجر کشیده ترین انسان ها از پانین ترین قشر اجتماعی يك دانش و آگاهی را به واقعیت پیوند داده اند که همان قدرت است. قدرت مبارزاتی ای که کلید آزادی، روشنایی، عدالت و رفاه، صلح و دموکراسی عمیق و واقعی است. این واقعیت به زودی فرا خواهد رسید که آموزش فقط برای کار فرمایان و دارنده گان نیست. بلکه محرومان جامعه هم تحصیل کرده می شوند. در این دنیا که ابزارهای جدید ملی و فراملی و ماشینیزم و شیمیسم و انرژی ها اتمی فرا هم آمده است. برای این کار هم نیرو اختصاص می یابد. مثلا فرماسیون گروه کاری صدر سازمان یونسکو که برنامه هر چه سریعتر با سواد شدن مردم جهان را در دستور کار خود دارد.

در کشور من هم يك سازماندهی جدید برای آموزش و پرورش بوجود آمده است. با تشکر از رهبری دینامیک شری آرجون. که هم بعنوان وزیر و هم شخصا نظارت بر فعالیت زیادی در این زمینه کرده است. مثال های خوب دیگری در باره کنیا، تانزانیا، بنگلادش، مکزیکو و کشورها نی مثل برزیل، کوستاریکا، ترکیه و دولت های چند کشور دیگر و بعضی از ایالات هندوستان در باره ی این موفقیتند. اما این کافی نیست. ما برای به انجام رساندن این امر باید راه درازی را طی کنیم. اما همین حد بدست آمده هم تحت تاثیر توان و انرژی و رهبری کودکان برای امر خودشان فراهم آمده است. مسئله کار کودک در سطح بین المللی شناخته شده است و بعنوان یکی از مسائل مهم روز در دستور خیلی ها قرار دارد.

برنامه آی. پی. نی. سی. سازمان جهانی کار قوانین ملی و فراملی را برای لغو کار کودک وضع کرده است. کمک های جدی ای از طرف برخی اتحادیه های کارگری و شوراهای اجتماعی در باره ی لغو کار کودک و کارگران کوچک شده

نی اندیشه اند. علی رغم تمامی سختی ها ای که کشیده اند، قدرتشان، خواستن، و قدرت خواهان بودنشان را، سختی نتوانسته است که در هم شکند و آن ها را وادار به نا امیدی کند. آن ها با گردن های کشیده و قامت های استوار در برابر تمامی مشکلات ایستاده اند. آن ها مالکیت خصوصی، ظلم، جنایت و استثمار را در دایره ی مشکلاتشان به مصاف آمده اند و برای تمامی جهان سمبل بزرگ انسانیت گشته اند. آن ها "آیکون" ها (نشانه ها) ی امیدند. من این قهرمانان نوین را به سلامتی و شاد باش می گویم که، منبع و الگوی انرژی و فعالیت برای جهان پیرامونشان گشته اند. همه ی ما افتخار حضور در کنار آن ها و متاثر شدن از وجودشان را در زیر این سقف داریم. این برای اولین بار در هندوستان یا شاید در همه ی کشور های در حال رشد اتفاق می افتد. می توانید امواج انرژی ای را که از آن ها می گذرد و همه ی ما را در بر می گیرد حس کنید؟ هفت سال پیش ما يك راهپیمایی فیزیکی هشتاد هزار کیلومتری را سازماندهی کردیم. دور صد کشور جهان و بعضی ار ما ها امکان رژه رفتن در کنار میلیون ها کودک را در طول شش ماه رژه داشته ایم. من این را احساس کردم که کودکان و جوانان در هیچ کجای جهان دیگر تحمل و خواست انتظار بیشتر را ندارند. آن ها خواهان کودکی، آزادی و امکانات بهتر برای حال و آینده اند و هر تك روزی این خواسته ها را تکرار می کنند و خواهان آنند.

و از همه مهمتر این که نخواستند کناری باشند. آن ها ظرفیت و توان آن را داشتند که کار ها را بدست گیرند، کودکان رهبرانند نه برای فردا بلکه همین امروز. و قدرتش را هم دارند که يك جهان نو را هدایت کنند جهانی که عدالت بیشتر، سواد بیشتر و امنیت بیشتری برای هر فرد دارد. شعار های "شوکتو تا هیا" و "جووانا تامیر" و "پاتریک" و "باسوو" و "خوزه" هنوز در ذهن و گوش من منعکس است. که چگونه همه ی جهان حیرت زده به آن ها نگاه می کرد وقتی که فریاد می زدند.

"No more tools in tiny hands we want books, we want toosy".

"No more child exploitation - children want Education"

"بسه دیگه ابزار در دستان کوچک ما کتاب و اسباب بازی می خواهیم. بسه دیگه استثمار کودکان بچه ها تحصیل می خواهند."

قدرت اخلاقی بی نظیر آنان در سالن اجتماعات سازمان ملل و وضع کنواسیون جدید منع کار پر مخاطره برای کودکان که بنا بر آن انواع کار پر مخاطره ی کودکان باید بلا درنگ قطع می شد و در مدت کوتاهی به امضای ۱۵۴ کشور جهان رسید. و قانون اجازه کار سفید برای کودکان ۱۲ ساعت در هفته که به جسم و ذهن لطمه نزنند که توسط ۱۳۲ کشور و با شرط سنی ۱۴ سال به تصویب رسید حاصل این رژه اند.

اما ۲۴۶ میلیون خواهر و برادر کودکان و فرزندان ما هنوز اثری از این قوانین را دریافت نکرده اند و کماکان به کار مشغولند و برای همین هم نماینده گان شان امروز در این جا حضور دارند.

سازمان ملل نیم قرن پیش اعلام کرد که تحصیل و آموزش حق پایه ای بشر است. در سال ۱۹۹۰ يك مصوبه توسط

فعالیت آینده مان به کار بندیم و امیدوارم کسانی که برای حقوق کودکان کار می کنند از آن به عنوان الگویی برای مطالباتشان استفاده کنند. قطعنامه ی پایانی این کنگره هفته ی آینده توسط گروهی از کودکان به نیویورک برده می شود. این جلسه قرار است بر سر بسیاری از مسائل به بحث بنشیند از جمله فقر و تحت نام Millennium Development Goals. جلسه ی مهمی است که سران کشورهای جهان در آن راجع به مسائل مهم صحبت می کنند. کودکان می خواهند به آن ها بگویند که کار کودک باید لغو شود و همه ی کودکان باید از حق تحصیل بر خوردار شوند. بگویند اگر کار کودک لغو نشود و تحصیل جایش را نگیرد تمامی برنامه ها حرف تو خالی ای بیش نیست. بعد از کنگره قطعنامه ی آن برای تمامی سازمان ها و دولت ها فرستاده می شود.

ما در گلوبال مارش بر این عقیده ایم که فقر نمی تواند از بین برود تا زمانی که به دو مسئله ی اساسی و جداگانه پاسخ داده نشود، یکی از آن ها لغو کامل کار کودک و دیگری بیمه کردن همه ی کودکان با تحصیل رایگان اجباری و کیفیت بالاست. بطور واقعی این مثلث برمودای فقر، کار کودک و بی سوادی، بعنوان يك مشکل بر سر راه ما قرار دارد و ما باید این سه گل را بزنی و برنده شویم. این سه باهم در ارتباط و علت و معلول یکدیگرند. اگر از کودکان کار کشیده شود، بزرگتر ها بی کار می مانند و به زیر سقف خط فقر رانده می شوند، کودکانشان بی سواد، بی بهداشت بی اخلاق و بیمار می گردند و فقیر و مریض تر می شوند. اگر تحصیل اجباری، رایگان با کیفیت بالا برای همه ی کودکان وجود نداشته باشد، يك حق پایه ای از بین رفته است. آتوقت کار کودک را نمی توانیم لغو کنیم و فقر راه هم نه. ما باید مسئله ی لغو کار کودک و تحصیل رایگان و اجباری را ملکه ی ذهن و عملمان قرار دهیم. این

يك Mainstream

(خط اصلی) برای پایان دادن به فقر است. و این دلیل این مسئله است که چرا گلوبال مارش این مقوله را که در کمیسیون جهانی در باره ی مسائل اجتماعی آورده شده و يك بعد از جهانی شدن است را پشتیبانی می کند که اعضای هندی این کمیسیون اقدامات خوبی را انجام داده اند. آن چه را که ما برای کل خانواده ی سازمان ملل می گوئیم، لغو کار کودک، تحصیل رایگان و اجباری برای همه ی کودکان جهان با کیفیت بالا پاسخ سوال برنامه های اقتصادی برای رشد، خود این نهاد هاست.

من می خواهم زیر این مسئله را هم که فعالیت های ملیتاریستی و جنگ هرگز راهی برای رشد نخواهند بود، و حتی به رشد تروریسم و اکسترمیسم کمک می کنند خط بکشم. اسلحه های مرگزا و سربازان مسلح هرگز برای هیچ کجا امنیت و صلح نیاورده اند. به طور واقعی تحصیل و آموزش با کیفیت بالا راه چاره است.

من امیدوارم بحث های ما در دهلی بر روی تفکر سنتی خیلی ها تاثیر بگذارد. و افکار انسانی را در آن ها رشد دهد. من همیشه گفته ام يك اشتباه تاریخی ما همیشه مرتکب می شده ایم و آن این است که همیشه کودکان را آموزش داده ایم اما هرگز از آنان نیاموخته ایم. ما به آن ها یاد می دهیم که هندو، مسلمان یا مسیحی باشند، که هندی، پاکستانی باشند، اتیوپیایی، اریتره

است. کمک های زیاد و آکسیون های قدرتمند در گوشه و کنار جهان رشد می کنند و کمک و فعالیت همانند در جهان يك جامعه ی بشری را قوی تر می سازند. همراهی اتحادیه های کارگری و همچنین فدراسیون معلمان و حضورشان در این حرکت به ما نشان داد که پایان دادن به کار کودک يك رویای دور دست نیست. اما يك واقعیت دشوار است. مفسین کودک ۵ ساله ی اتیوپیایی نزدیک بود چشمانش را بر سر کارش از دست بدهد. "طی سالیان دراز کار در صنعت پارچه بافی." بعد از آزادی از کار الان سمبل امید و امیدواری در کشورش است. همینطور حبیب اله از پاکستان که کودکی اش را در کامل جوکی. یعنی شتر بازی که نمایشی خطرناک است، در حال تباهی بوده است. حبیب بیش از ۶ سال در دویی Camel Jockey بوده است.

"آجای" ۱۳ ساله يك رهبر کودکان و ابزار بازگشایی مدرسه و بستن مشروب فروشی دهکده اش بوده است. (از طریق سازماندهی تمامی کودکان و زنان دهکده) يك کودک برده ی قرض (آجای) رهبر ۵۰۰ کودک و نماینده ی انتخابی بیش از ۵۰۰ کودک در پارلمان ملی کودکان هندوستان شد. این دسته از کودکان چند نیروی محرکه اند که در طول کنگره با دیگران ملاقات می کنند و تجاربشان را در اختیار هم قرار می دهند. اگر از من بخواهید بپرسید که نیازها و نقاط کلیدی کار برای کودکان و به نفع جنبش لغو کار کودک را جمع بندی کنم، باید بگویم: صداقت، بی نیازی و فداکاری. من این ها را از يك رهبر ده ساله، دختری به نام "مانجو" یاد گرفته ام که به مثابه ی يك برده قرض به دنیا آمده و در يك معدن سنگ کار کرده بود و يك کودکی وحشتناک و تراژیک و باور نکردنی داشت. وقتی که فهمید آزاد شده است. سوال عجیبی کرد، چرا قبلا نیامده بودید؟ ما را آزاد کنید؟ بعد از يك سال این دختر يك پارلمان کودکان تشکیل داد که چندین اتوریته سازمانی از جمله سازمان ملل، یونیسف و یونسکو در آن نماینده داشتند. بعد از گوش دادن به همه ی آن ها دخترک دو سوال اساسی داشت. "اگر همه ی این چیزها ای که این ها می گویند انجام شده است، چرا ما کودکی مان را از دست دادیم؟" و سوال دوم این بود: "واقعا اینها همه با هم کار می کنند؟"

همه ی بزرگتر ها باید به این سوال پاسخ دهند. ما امید زیادی برای این کنگره ی دوم داریم. به ویژه بعد از کنگره ی موفقیت آمیزمان در فلورانس، (کنگره ی اول) قطعنامه ی کنگره ی اول که توسط کودکان نوشته شد يك تیکه ی کاغذ نماد بلکه يك ابزار بزرگ آموزش حقوقی گردید. کودکان آن را به ۱۴۴ کشور جهان بردند. کشورها ای که در جنبش رژه ی جهانی علیه کار کودک فعالند. این قطعنامه فقط در بین گروه ها و مجامع تقسیم نشد، بلکه به بحث پارلمانی بسیاری از کشورها در آمد. مثل نپال، مقدونیه، پرتغال، سوئد، کوستاریکا. این پارلمان ها توجه زیادی به این قطعنامه و بکارگیری اش در سیاست هایشان نشان دادند. کودکان و جوانان حول این قطعنامه فعالیت هانی را در برخی کشورها از جمله آمریکا و هندوستان تشکیل دادند. من می دانم شما بچه ها می خواهید کار پایه ای را که در فلورانس شروع کرده اید ادامه دهید. از طرف گلوبال مارش و به سخنگویی ار جانب آن من قول می دهم که آن را به عنوان يك کد اخلاقی و منبع و مقوله ای برای

همه با هم اینجا شروع به رقصیدن کردند. موزیک زنده و تند و شاد و پای کوبی بچه ها دل مرا می لرزاند. حال خوب نبود. پاهایم ورم کرده بود از شدت گرما. اما کفش هایم را درآوردم و با کوچکترین عضو های کنگره آمرال که بعدا در باره اش در همین سفر نامه خواهید خواند و کنسیو شروع به رقصیدن کردم. کای لایش به وسط جمع آمد و گفت: مردم ما عادت دارند علی رغم هر مشکلی به سرعت برق جشن و پایکوبی راه بیندازند و هر ساله در ماه اکتبر فستیوال برگزار می کنند و به آتش بازی و روشن کردن شمع می پردازند به خاطر عقاید مذهبی و از همه بیشتر سرمایه دارانی که در کارخانه ی فشفشه سازیشان بعضی از شما ها کار می کرده اید و کودکان دیگری هنوز کار می کنند. ما می خواهیم سنت شکنی کنیم ما اینجا علیه کار کودک و به شادی بر گذاری کنگره مان فستیوالمان را علیه کار کودک برای تحصیل رایگان اجباری و با کیفیت بالا برای تمامی کودکان جهان شروع می کنیم. روی زمین نقشه ی کره ی جهان را کشیده بودند و هر کشوری را با مقداری پودر رنگی از همان ها که در فستیوال هایشان به روی هم می پاشند مشخص کرده بودند و هر کودکی می رفت و به نشانه ی فروختن شمع دانش و آگاهی در کشوری بر روی کره ی زیبا و پودری جهان که بر روی زمین کشیده شده بود، شمع می فروخت. کودکان هر کشور شمع کشور دیگر را به نشان همبستگی بین المللی می فروختند. این مراسم که تمام شد از طاق سبزی که از پیچهای امین الدوله ی در هم تنیده به وجود آمده بود و شیپور زن ها و نقاره زن ها حالا دیگر دو طرفش ایستاده بودند و با ورود هر یک نفر به زیر طاق شیپور می زدند، گذشتیم و وارد یک باغ بسیار بزرگ چمن فرش شدیم که در گوشه سمت چپ یک فوتین قشنگ چند طبقه بود و سمت راستش را همان دیوار سبز شمشاد ها و درختچه های دیگر که از کنارشان رد شده بودیم تشکیل می داد روبروی فوتین در سمت چپ میزهای زیادی به صورت L قرار داشت که روی همه شان را با رومیزی سفید و تمیز پوشانده بودند. در وسط چمن فرش هم در سمت چپ باغ صندلی های زیاد حصیری که با پارچه ی سفید پوشانده شده بود و پشتشان را با روبان ساتن صورتی پاپیون زده بودند در اشکالی متنوع دور میزهای حصیری سفید گذاشته شده بود سمت راست چمن فرش فضای باز بود که بچه ها از همان لحظه ی اول ورود به محوطه ی باز به همراه موسیقی شاد و زنده مشغول رقص شده بودند. روبروی صندلی ها هم یک سن درست شده بود که در سمت چپ پائین پای فوتین. یک کارگاه تناتر عروسی بود و روی سن هم یک گروه حرفه ای رقص و آواز به نواختن مشغول بود. میزبانان که همه لباس های متحدالشکل کت و شلوار سیاه و پیراهن سفید به بر داشتند با ظرفهای ته گود و بزرگ استیل و سینی های نوشیدنی و آب بین جمعیت در رفت و آمد بودند و به تازه واردین غذاهای متنوع و سرخ شده و نوشیدنی قبل از شام تعارف می کردند. رقص آتش و رقص روی شیشه به طرز باور نکردنی توسط یک دختر رقصنده به همراه انواع رقص های جمعی دیگر در جریان بود و بچه ها به همراه موزیک بروی سن یا پائین آن ارکستر و گروه رقص را همراهی می کردند و از ما بزرگتر ها هم دعوت می کردند که به همراه آن

ای و آمریکائی باشند. ما به آن ها تبعیض و جدائی را می آموزیم. به سمبل های بهترین ایده های انسانی بدترین چیزها را می آموزیم. ما باید از کودکان سمپاتی، مهربانی، زیبایی، قدرت انتقال، خواهری و برادری و باز بودن و همبستگی را یاد بگیریم. ما باید از آن ها یاد بگیریم که چگونه در هارمونی زندگی کنیم و در صلح، علی رغم اختلاف در چهره و هزار چیز دیگر. من شخصا امیدوارم که بزرگتر ها از شما بچه ها این چیز ها را در این کنگره یاد بگیرند. یک بار دیگر به همه ی شما خوش آمد می گویم.

یکی از شاعران بزرگ ما که جایزه ی نوبل گرفت، در یکی از شعر هایش می گوید:

“به عوض نفرت از تاریکی و گریه برای خورشید شمع بیافروز.”

نور شمع های کوچک می توانند لحظه ای از انعکاس نور را به وجود آورند که تاریکی را از کشور های ما ببرد. این شمع های کوچک می خواهند اهمیت آفتاب را برای ما روشن کنند. اجازه بدهید یک لامپ را با هم روشن کنیم.

روز اول کنگره ساعت هفت بعد از ظهر به پایان رسید. سر و صدا و شور هیجان بچه ها که همه جا صدای حرف زدن خندیدن و بازی کردنشان می آمد واقعا تماشایی بود. همه روی پله های درب خروجی ساختمان جمع شده بودند. من به نزد کایلایش رفتم برای خدا حافظی که به هتل برویم. به من گفت: کجا؟ صبر کنید دسته جمعی می خواهیم برای صرف شام به مرکز نگه داری کودکان برویم. منتظر شدیم که در اتوبوس ها جا بگیریم، سوار اتوبوسی شدیم با بچه ها و همراهانشان سه اتوبوس و چندین ماشین بزرگ و مینی بوس راه افتاد. شور و سرور و سرود و ترانه در اتوبوس غوغا می کرد. اتوبوس ما بوق زنان در حالیکه پوشیده از آفیش های کنگره بود و مدام بوق شیپوریش را به صدا در می آورد در خیابان های شلوغ دهلی به پیش می راند. مسافت زیادی طی کردیم صحنه های زیادی دیدیم که بعضی هاشان نه تنها خوشایند نبود که رقت انگیز بود. مردمی که کنار خیابان ها چادر زده بودند. همانجا خودشان را می شستند. بچه های کوچکی که در کنار خیابان به خواب رفته بودند. شلوغی و بعضی جا ها کثیفی. سرو صدای بیش از حد خیابان و بوق زدن های ممتد ماشین ها انگار که زبان ترافیک فقط بوق بود آنجا. پس از طی مسافتی طولانی به کوچه باغی رسیدیم که شاخه های غرق گل درختانش به کوچه آویزان بود. وای چه گل هانی من در تمام عمرم مثل شان ندیده بودم. بچه ها سرود خوانان و شعار گویان صف بستند به در بزرگ باغی رسیدیم و عجایب آغاز شد.

دم در ورودی یک شتر و یک فیل آدین بسته به انتظار ما بودند. البته با فیلان و ساریان و سه شیپور چی و چهار نقاره زن، که هر ردیف از صف ما که وارد می شد شروع به ساز زدن می کردند برای ورود ما و خوش آمد گویی به کودکان و مهمانان کنگره، بچه ها سرود خوانان و با شعار

go go global march no more exploitation we want education.

وارد باغ می شدند. بعد از گذشتن از دیوار سبز درختان و پر چین باغ به فضای سنگفرش شده ای رسیدیم که ساختمان بزرگ و سفید باغ در وسط آن قرار داشت بچه ها به یکباره

و این بسیار مهم است و لحظه‌ی تاریخی پر اهمیتی است که برای اولین بار در هندوستان یا در هر کشور دیگر در حال رشد، کودکانی که در اختفا به بدترین نوع کار کودک مشغول بوده‌اند کارهای پر مخاطره، و کودکی‌شان در برده‌گی قرض، سرپازگیری اجباری، استثمار جنسی و تجارت کودکان ضربه خورده است و پایه‌ای ترین حقوق انسانی‌شان از آن‌ها سلب شده و لی دیگر آزادند و تحت آزار و شکنجه نیستند، تصمیم گرفته‌اند که خودشان را عوض کنند و همچنین محیط پیرامون خودشان را و دنیای جدیدی بسازند. این‌ها علیه کار کودک مبارزه کرده‌اند. نوع دیگری از رهبری را بنا نهاده‌اند و علیه کار کودک و بی‌حقوقی‌اش در محل‌های زنده‌گیشان به جامعه و صاحبان کار و سرمایه مصاف داده‌اند و در لیست قهرمانان معاصر آمده‌اند. و همچنین برای اولین بار در بیانیه‌ی قهرمانان جدید آمده است که این‌ها نه تنها رهبران آینده‌ی رهبران امروزند و امروز در دهلی گرد آمده‌اند.

کارکتر این کنگره، انرژی، توان و صدای کودکانی بوده است، که تلاش می‌کنند موقعیت را در همه‌ی جهان به نفع کودکان تغییر دهند. ما می‌خواستیم که آن‌ها را زیر یک سقف گرد آوریم که با هم آشنا شوند به هم نزدیک‌تر گردند و تجارب‌شان را به هم منتقل کنند و این، باعث بود آمدن یک اجتماع از زبده‌ترین تلاشگران علیه کار کودک در این‌جا شده است. ما همچنین فکر می‌کردیم که قربانیان مسائل مختلف اجتماعی باید رهبران مبارزه علیه آن باشند و در باره راه حل برون‌رفت از این مشکلات فکر کنند. کودکان به شایسته‌گی به این فکر جامعه‌ی عمل‌پوشاندند. غیر ممکن است که در باره‌ی کار کودک حرف بزنیم بدون آن‌که خود این قربانیان از مسائلمان سخن بگویند. نمی‌توان از بی‌حقوقی کودک حرف زد و ریشه‌اش را در کار کودک جستجو نکرد.

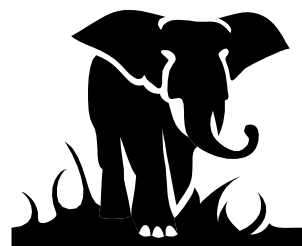
همچنین دبیر کنفدراسیون معلمان، اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌ها و جمعیت‌های علیه کار کودک، آکادمیسین‌ها. نهاد‌های حقوق بشری و سازمان‌های گلوبالیزاسیون این کودکان را در این کنگره، پشتیبانی کرده‌اند. مهمترین مسئله در طی بحث‌های کودکان با این نهادها اصولاً فوری و بلادرنگ بودن تحقق خواسته‌هایشان بوده است. کودکان نمی‌خواهند بیش از این صبر کنند. برای این‌که کودکی‌شان در حال سپری شدن است. آن‌ها خواهان وضع و اصلاح قوانین، کنواسیون‌ها و وعده‌ها و قطعنامه‌هایند و عملی کردن این‌ها.

مسئله دومی که زیر آن خط‌تاکید کشیده‌اند، صداقت است. آنان به وسیله‌ی وعده‌ها از طرف اتوریتیه‌ها گول خورده‌اند. وعده و وعید از طرف دفاتر محلی برای پول بیشتر در خدمت تحصیل لغو کار کودک و... .

عدم عملی شدن آن‌ها به خصوص کشور‌های ثروتمند که قول داده‌اند بودجه‌ی بیشتری برای رشد کشور‌های عقب‌مانده و لغو کار کودک و تحصیل بگذارند، صبر این کودکان را تمام کرده است.

بطور واقعی اکثر کشور‌های در حال رشد بیشتر از ۶٪ بودجه برای تحصیل ندارند. بعضی از آن‌ها فقط ۲٪ بودجه برای تحصیل می‌گذارند. و بچه‌ها حق تحصیل می‌خواهند. کودکان خواهان تغییر قوانین در این کشورها و تطبیق با

ها به روی سن رفته با آن‌ها برقصیم. میز شام چیده شد انواع و اقسام غذاهای لذیذ و رنگارنگ که البته همه گیاهی بودند و گوشت نه. سرو شد. از بچه‌ها به راستی بسیار عالی پذیرائی شد. دسر‌های خوشمزه چیزهائی که من جایش را برای بچه‌ها هنگام حضورشان در سوند سال ۱۹۹۸ که تازه تعدادشان خیلی کم بود و فقط بخشی از راهپیمایان گلوبال مارش بودند و در ژنو هم همینطور به سال ۱۹۹۹ و در فلورانس سال ۲۰۰۴ خالی کرده بودم، این‌جا عملی شده بود. از کودکان مثل مهمان عالیقدر یعنی همان‌که بودند بسیار محترمانه پذیرائی می‌شد. مراسم تا ساعت دو بعد نیمه شب ادامه یافت و بعد از آن با اتوبوس هایمان به محل اقامتمان برگشتیم که خودمان را برای روز دوم کنگره آماده کنیم.



روز دوم کنگره

ساعت ۹ تا ۹ و ۴۵ دقیقه معرفی قطعنامه کنگره‌ی اول در فلورانس توسط کودکان نماینده به منظور بحث و تبادل نظر برای تکمیل آن.

ساعت ده صبح تا یک بعد از ظهر، گزارشات کشوری در باره‌ی کار کودک و تجارت کودکان از طرف نماینده‌گان کودکان بود که از بین آنان گزارش نپال را که مصور و جامع است در اینجا برایتان می‌آورم و به بقیه به صورت آماری در جدول دیگری اشاره خواهیم کرد.



کنفرانس مطبوعاتی

سلام دوستان. من کای لایش ساتیراتی ام، دبیر گلوبال مارش، رژه جهانی علیه کار کودک.

کودکان از نقاط مختلف جهان از جمله و سازمان‌های مختلف و همینطور دبیر کنفدراسیون سراسری معلمان این‌جا حضور دارند و به صحبت‌هایشان گوش می‌دهید. "سومان" از هندوستان "مسفین" از اتیوپی "جنیفر" از فیلیپین "باگیرام" از نپال و آلیس از اریتره.

دومین کنگره‌ی جهانی کودکان، علیه کار کودک و برای تحصیل و آموزش از روز ۴ سپتامبر بر گذار شده است.

در این کنگره وزرا و نماینده‌گان سازمان‌های یونیسف، یونسکو، سازمان جهانی کار و اتحادیه‌های کارگری حضور داشته‌اند و با سخنرانی نماینده‌گان کودکان گشایش یافته است. کودکان، از ۲۳ کشور جهان در این کنگره نماینده دارند.

ما صد و پنجاه کودک نماینده در این کنگره داریم که در کنگره‌ی اول حضور نداشتند.

مصاف می کشند و از آن ها می خواهند که مسئله ی کودک را در اولویت کار خود قرار دهند. متشکر و الان من از مفسین می خواهم که در باره ی کنگره حرف بزنند. کایلیش ساتیراتی در اینجا از مفسین خواست که نظرش را در باره ی کنگره و مختصری از زندگی خودش بگوید.

مفسین از اتیوپی این گونه آغاز کرد:
با سلام. قبل از هر چیز از زبان شکسته بسته ی انگلیسی ام عذر می خواهم. من در باره خودم حرف می زنم. در کشور ما، فقر و جنگ وجود دارد. شش ساله بودم و می خواستم که به مدرسه بروم. اما پدر و مادرم اجازه نمی دادند. چرا که می خواستند مرا به کار بفرستند و من کودک کارگر شدم. به این دلیل من به کار کردن در ساعت های متمادی مجبور و مشغول شدم. من باز هم به پدر و مادرم گفتم که می خواهم به مدرسه بروم و آن ها اجازه نمی دادند، تا اینکه روزی یکی از فعالین گلوبال مارش را دیدم او آمد و با پدر و مادرم حرف زد و مرا به مدرسه گذاشتند. در باره ی کنگره هم بگویم که ما کنگره خوبی داشتیم با حضور دوستانمان که پارسال نتوانستند در کنگره باشند.

"سومان" از هند

من کارگر خانه گی بودم. یک مهندسی در محل مان بود و من در خانه ی او کار می کردم و باید هم کار های دفتری و هم خانه گی او را انجام می دادم. مادرم در آن جا کار می کرد او را اخراج کردند و مرا به کار گرفتند. من شش ماه کار کردم ولی حقوقی به من داده نشد. اما بعدا شروع به پرداخت مختصری کردند. یک روز من دیر از خواب بیدار شدم و نتوانستم کارم را خوب انجام دهم و ارباب خیلی عصبانی شد و مرا بشدت تنبیه نمود و قتیکه مادرم به دنبالم آمد که به خانه برویم اجازه نداد. مادرم به تشکل بچیان چون آندولان، یعنی تشکل دفاع از حق کودکی رفت آن ها را می شناخت. وقتی که دو باره به دنبال من آمد ارباب گفت نه شما از این جا پول برده اید. تهمت زد و تا پول ها را نیاورید بچه را نمی دهم. بعد مادرم دوباره به بیب آرفت و با آن ها حرف زد. آن ها آمدند مرا آزاد کردند. بعد مرا به بال اشرم، فرستادند و شش ماه آن جا بودم بعد مرا به مدرسه ی معمولی و محل زنده گی خودم فرستادند. وقتی که بر گشتم تصمیم گرفتم به بقیه کمک کنم و شروع کردم به صحبت کردن با بچه ها در باره ی کار کودک و این که بچه ها باید به مدرسه بروند حرف زدیم به معلم گفت تو نباید برای این چیز ها خودت را نا راحت کنی. بعد من از راه دیگر شروع کردم. با خواهر و برادر های خودم و بچه های دیگر در دهکده، با فعالین گلوبال مارش صحبت کردم کمک گرفتم و الان ۳۰ بچه به مدرسه می روند. و از برده گی نجات پیدا کرده اند. من گفتم که کار کردن برای بچه ها خطرناک است و با کمک مدیر مرکز توانبخشی و مردم به محلی که بچه ها مثل برده ی قرض کار می کردند رفتیم. مالک زرنگ بود بچه ها را جانی قایم کرده بود ولی ما بیرون ایستادیم و وقتی که بچه ها آمدند با آن ها حرف زدیم و آزادشان کردیم. ما به دهکده های دیگر هم رفتیم و در باره ی کار کودک و تحصیل حرف زدیم با مطبوعات تماس گرفتیم و بچه ها را آزاد کردیم و به مرکز توانبخشی فرستادیم، الان در بسیاری از روستا

قوانین بین المللی و استاندارد شده اند. بعضی از کشور ها قدم ها ای هم برداشته اند. اما هنوز ما ۲۴۶ میلیون کودک برده قرض یا سرف داریم که مورد استثمار جسمی و جنسی قرار می گیرند. ۲۰۰ میلیون کودک کارگر داریم که به انواع کار پر مشقت می پردازند. بچه ها قربانیان زشت ترین نوع جنایت ها یند. بچه ها خواهان جرم جنائی شدن کار کشیدن از کودکانند و بزرگتر ها باید نسبت به آن ها صادق باشند. نسبت به قول ها ای که به کودکان می دهند صادق باشند و با هم کمک کنند در سطح بین المللی و ملی. همکاری اتحادیه های معلمان و سومین مقوله ی مهمی که کودکان بر آن تاکید کردند، همبسته گی و همکاری بود بین تشکل های بین المللی کارگری بین وزارت خانه های کشور های مختلف. بین اتحادیه های کارگری و اتحادیه های معلمان و سازمان های مدافع حقوق کودک و سایر نهاد های اجتماعی در سطح محلی و فرا کشوری. کار کودک نمی تواند موضوعی برای بحث انستیتو ها باشد بلکه باید موضوعی برای عمل، کسب حق تحصیل برای کودکان و تضمین صلح و از بین رفتن فقر باشد. کودکانی که در این میز گرد مطبوعاتی شرکت دارند، صدای کودکان کارگر کشور هایشان را بلند نموده در باره ی آن ها و کشور هایشان صحبت کردند. گفتند که هم سالان شان و هم درد ان شان در جنگ و جدل و نا امنی بسر می برند. گفتند که امنیت، صلح و رفاه می خواهند. این هم مسئله مهمی است. در صد قابل ملاحظه ای از کودکان یا دزدیده شده در بازار های تجارت کودکانند، یا مهاجرند و پناهنده یا سرپای گیری اجباری می شوند، یا برده قرضند. دو مسئله مهم که یکی دیروز داشتیم و مسئله ی داستان زنده گی شخصی خود کودک بود ۶۰ کودک داستان زنده گی شان و داستان موفقیت شان را که چگونه موفق شدند از انواع کار پر مشقت رها نی یابند بیان کردند و این را که امروز چگونه علیه کار کودک می جنگند و توانسته اند کلی کودک مثل خودشان را به مدرسه بفرستند. به خصوص دختران را و دختران کار گر را و تمام روز به شنیدن این داستان ها اختصاص داشت. ما همچنین فردا قرار است که بحث را با سوالاتی که کودکان از اتورپته های سیاسی اقتصادی که در کنگره حضور دارند بکنند ادامه دهیم. گلوبال مارش دیروز تصمیم گرفت که چند کودک را بعد از کنگره به سازمان ملل در نیویورک بفرستد چون که روسای دولت ها کشور های در سازمان ملل جلسه دارند. نماینده گان این کنگره می روند که مقوله ی کار کودک را روی میز این جلسه بگذارند. بخصوص مسئله ی تبعیض جنسی در امر تحصیل را. سازمان جهانی کار قول داده است که تا سال ۲۰۱۵ همه ی بچه ها به مدرسه بروند و الان ۲۰۰۵ است. به خصوص باید خواست که دختران حتما به مدرسه گذاشته شوند. سوالاتی از جمله بیکاری کارگران بزرگتر، کار اجباری کودکان، بی سوادی میلیون ها کودک در جهان، تبعیض جنسی، سوالاتی خواهد بود که از طرف کودکان مطرح خواهد شد و قطعنامه ی دهلی هم فردا منتشر خواهد شد و در اختیار مقام های دولتی در سالن اجتماعات سازمان ملل در نیویورک قرار خواهد گرفت. این کنگره یک کنفرانس یا سمینار یا ورک شاپ نیست. پروسه و روندی است که کودکان طی آن جنبش شان را در گوشه و کنار جهان سازمان می دهند، که در آن مقام های دولتی را به

در نیپال تعداد کودکان تا ۱۶ ساله ۹/۲ میلیون است که در مجموع ۴۱٪ جمعیت کل کشور را تشکیل می دهند. از این ۹/۲ میلیون کودک، ۲/۶ میلیون کودک ۱۴-۵ ساله بمتابه ی کودک کارگر کار می کنند.

کار کودک در نیپال

انواع کار کودک در نیپال

- ۱- کشاورزی. کودکان در صنعت کشاورزی برای تولید، برنج، ذرت، جو، گندم و سایر غلات به کار گرفته می شوند.
 - ۲- کارخانجات و صنایع. کودکان در صنعت قالیبافی در کارگاه ها و کارخانه های، جوش کاری، تراشکاری، سیرک، موزیک، فعالیت های اقتصادی و تجاری و حمل و نقل و غیره مشغول کارند.
 - ۳- معادن و کوره های خشت زنی و آجر پزی، سنگ شکنی.
 - ۴- بخش غیر رسمی، جمع آوری زباله، قهوه خانه ها و رستورانها، باربری، واکس زدن، مسافركشی با ارابه دستی، سقانی،
 - ۵- انواع کارهای زیر بنائی در ساختمان و جاده و بندر و تلمبه خانه های آب.
 - ۶- مزارع چای، و نیشکر و تنباکو و غیره
 - ۷- کار خانگی: به ویژه دختران، نگهداری از کودکان، کار خانه، آشپزخانه، نظافت خانه، جمع آوری علوفه.
 - ۸- اشکال دیگر کارهای خطرناک برای کودکان: بردگی، تجارت سگس و تجارت کودکان.
- درست به اندازه کودکانی که کار می کنند، بزرگتر بی کار در نیپال وجود دارد.

مصاف ها :

- ۱- مطرح کردن زیانهای کار کودک
- ۲- وضع قوانین و نظارت برای اجرای آنها
- ۳- مباحث سیاسی
- ۴- فعالیت های سازمان یافته و مدرن
- ۵- دستیابی به برنامه های مناسب و امکانات
- ۶- پی گیری و تعقیب نمودن و تکامل

• محافظت از کودکان جنگ زده

• تضمین تحصیل برای همه کودکان

حفاظت از کودکان، بویژه از تجارت کودک و انواع دیگر خشونت

کار کودک و تحصیل

۱/۷ میلیون کودک کارگر هیچگونه امکانی برای تحصیل ندارند و در رشته های مختلف کاری و در کارگاه های خانوادگی به کار اشتغال دارند.

تعداد دخترانی که ترك تحصیل می کنند، به مراتب بیش از تعداد پسران است و دختران بیش از پسران به انواع کار کودک کشیده می شوند. تعداد کودکانی که تحصیل می کنند، ۱/۳ کودکانی است که در بازار کار هستند.

استراتژی

تحصیل رایگان و اجباری با کیفیت بالا برای تحول اجتماعی.

کودکان و جنگ

های همسایه بچه ها به مدرسه می روند و کار کودک متوقف شده است.

کایلاش: این کنگره به نظر تو چه طور بود؟

من خوشحالم که همه شرکت کننده گان و نماینده گان اینجانبند همه يك هدف دارند این که، کار کودک باید متوقف شود و همه بچه ها به مدرسه بروند. این امیدی هست که همه ی ما داریم و در طول کنگره دیدیم که این کار شدنی است بسیاری از بچه ها مثل من آزاد شده اند و به مدرسه می روند.

کایلاش: جنیفر چیزی در باره ی زندگی خودت بگو و کنگره و محل زندگی ات و آرزو ها و انتظاراتت.

جنیفر از کوستریکا

من جنیفر هستم و ۱۵ ساله از هفت ساله گی کار کرده ام من کودک کار خیابانی بوده ام. همچنین به کارهای مختلف دیگری پرداخته ام من به کمک زن های بزرگ به فروشنده گی در خیابان از ساعت ۶ صبح تا ۱۲ شب پرداخته ام و آن ها به من ۲ دلار پول می دادند. بعد مادرم به من گفت دیگر لازم نیست کار کنم و می توانم به مدرسه بروم. ۸ ساله بودم که به مدرسه رفتم و بسیار خوشحال بودم. اما من هنوز مجبور بودم که نیمه وقت در فروشگاه کار کنم و بسیار سخت بود هم کار کردن و هم درس خواندن. من درس را ول کردم و دوباره به سر کار رفتم. بعد دیگر به مدرسه نرفتم تا ۱۱ ساله گی در فروشگاه کار می کردم همچنین در خانه مواظب خواهر و برادر های کوچکترم بودم من به آن ها می گفتم که باید به مدرسه بروند و بعد من با يك سازمان در کوستریکا آشنا شدم که علیه کار کودک فعالیت می کرد. آن ها به من گفتند که باید درس بخوانم و بیرون کار نکنم. برای این که کار در خیابان خوب نیست. آدم مریض می شود و باید تمام روز را منتظر باشد و من با برادر و خواهر هایم در خیابان کار می کردم و من فکر می کنم اگر آدم ها به ما کمک کنند کار کودک وجود ندارد. من الان خودم با ۲ سازمان که علیه کار کودک فعالند کار می کنم ما روزنامه ی خودمان را داریم. کار کودک خیلی بد است به خصوص در خیابان برای این که مردم نمی فهمند ما داریم کار می کنیم فکر می کنند ما مزاحم دیگران می شویم و من امیدوارم که کار کودک بکلی در جهان متوقف شود. کای لایش پرسید: جنیفر؟ خوب بگو تو در باره ی این کنگره نظرت چیست؟

- من از کنگره خیلی لذت بردم اما خسته هم شدم.

آلیس از سرزمین عجایب

من می خواستم مدرسه بروم. اما چون پدرم تحصیل کرده بود و می خواست دکترا بگیرد اما پدر بزرگم به دلیل بی پولی او را به کار وا داشت ما بچه ها هیچکدام حق تحصیل پیدا نکردیم. من مدت ها از ۷ ساله گی در خیابان کار کردم. بعد به مرکز جمع آوری اشغال رفتم. کار سخت و خطرناکی بود. تا اینکه با تلاش گران گلویال مارش آشنا شدم و به تحصیل پرداختم الان در کلاس هشتم در س می خوانم و بعدا می خواهم به دانشگاه بروم. خودم هم فعالم و به محل های کار کودکان می روم و به آن ها می گویم که کار نکنند و به کمک سازمان مان آن ها را نجات داده در مدرسه نام نویسی می کنیم بهداشت ما پائین است. مدرسه نیست. مردم خیلی فقیرند.

آمار:

تشکیل گروه های اورژانس امداد برای کمک در مراکز ترانزیت و مراکز اورژانس برای پناه دادن کودکان در خطر سازماندهی آکسیونهایی در همکاری با پلیس کودکان و زنان و سایر آتوریتها های مسئول به دست آوردن امکانات قانونی در امر مبارزه برای حقوق کودکان در زمینه های تجارت کودکان و آزار و خشونت جنسی

۳- توانبخشی اجتماعی

ایجاد مراکز اجتماعی برای تطبیق کودکان آزار دیده با جامعه و بازگرداندن آنها به زندگی عادی آموزش های ویژه برای بدست آوردن ظرفیت و مهارت در امر رشد و اعتماد به نفس و بازگشتن به جامعه برای کودکان آزار دیده.

۴- بازگشت به اجتماع

سرویس های مشاوره خانوادگی و اجتماعی برای بازگشت به جامعه آموزش کودکان در باره حقوقشان و مقوله کار کودک و آزارهای اجتماعی جهت تقویت تأثیرگذاری آنان بر این مقوله

• ما باید امکان استفاده از حقوقمان را داشته باشیم.

کودکان این گزارش را به شیوه ی بسیار سازمان یافته و مدرنی ارائه دادند. برای هر کدام از مسائل و راه حل ها کودکانی انتخاب شده بودند که به نوبت به جلو آمده و در حالیکه کل گزارش مکتوب بر روی صفحه ی بسیار بزرگ مونیتوری نمایش داده می شد به توضیحات ریز تری در این موارد می پرداختند. در این بخش ما یک استراحت نیم ساعته برای صرف چای و شیرینی داشتیم. گزارشهای آی ال او در باره ی کنوانسیون های دفاع از حقوق کودکان ، کارهای انجام شده و پروژه های این سازمان در مزارع داکار و برخوردیه و بحث و تبادل نظر بین بزرگتر ها در این باره اختصاص یافت.

ساعت یک تا دو برای صرف ناهار و حرف و خنده با کودکان به سالن غذا خوری رفتیم. ساعت دونیم تا چهار بعد از ظهر را کودکان به بازگونی داستان زندگیشان و نجات پیدا کردن و موفقیت هایشان پرداختند.



داستان ها و سخنان کوتاه بچه ها

ممونا از هندوستان

ممونا: من می خواهم به مدرسه بروم رهبر بچه ها باشم. بزرگتر ها این را نمی فهمند. راستی من چرا برای مدرسه رفتن باید اجازه بگیرم؟

تینا جوئی: من می خواهم وکیل دفاع از حقوق کودکان بشوم. مدرسه های ما مشکل آب دارند. مدرسه های ما باید دارای ساختمان های خوب باشند. مینو: پدر و مادرم نمی گذاشتند که به مدرسه بروم اما وقتی برادر بزرگم به کمک گلوبال مارش

- کودکان پارتیزان
- کودکان سرباز
- آشپزهای مناطق جنگی
- جاسوس
- قاصد

تأثیرات جنگ بر کودکان در نپال

- آواره گی
- مفقود الاثر
- بازداشت شده
- یتیم شدن
- کشته شده
- زخمی شده
- گروگان گرفته شده در تجارت کودکان
- افسردگی ها و بیماری های روحی طولانی و شدید
- کشانده شدن به کار سخت و پر مشقت
- مورد خشونت قرار گرفتن
- رابطه بین جنگ و کار کودک
- از دهکده فرار کرده و به شهر آمده
- به کار خیابانی کشانده شدن
- کودکان مهاجر به عرصه کار بخاطر خود و خانواده هایشان کشیده شدن
- بسیاری از کودکان فریب داده شده و به امید زندگی بهتر در عرصه تجارت کودکان به کشورهای دیگر برده شدند
- تحصیلشان لنگ ماند و کار را شروع کردند.

استراتژی

- اجرای کنوانسیون سی. زی. او. پی.

= (CZOP= Children as Zones of Pace)

مصونیت کودکان از مضرات جنگ

تجارت کودکان

۱۷/۸٪ از کودکان قربانی تجارت کودک و خشونت جنسی اند.

- هر سال ۵ تا ۷ هزار زن و کودک در نپال تجارت می شوند. پدیده های تجارت کودکان و خشونت و آزار جنسی کودکان سنّتاً یک مسئله مربوط به رفاه قلمداد شده است ، تا یک امر حقوقی.

تجارت کودکان نه تنها جا را برای استثمار جنسی باز می کند، بلکه به انواع دیگر استثمار هم از قبیل بردگی قرض ، سرویس های خانگی، کامل جوگی، کار در سیرک، کار در مزرعه، و برای سربازگیری و ازدواج میدان می دهد.

عواقب

- رشد فقر در جامعه ، استثمار زنان و دختران

استراتژی ها

- ۱- آکسیون هانی برای پیشگیری:

بردن بحث به درون خانواده ، جامعه، مدرسه، محل های کار

وضع قوانین جدید و نظارت بر اجرای آنها در سطح کشوری و داشتن آکسیونهایی در این مورد سازماندهی کمپین ها نی در سطح کشوری علیه تجارت کودکان و خشونت و آزار جنسی

- ۲- آکسیونهایی برای محافظت

چهار و نیم تا شش و نیم. پانل بزرگتر ها ، اتحادیه های کارگری، معلمان، بحث اجتماعی بر سر لغو کار کودک و تحصیل برای همه.



روز سوم کنگره

به سخنرانی سخنگویان کودکان و سوال و جواب های کودکان از بزرگتر ها و مسئولان اختصاص داشت. اول دو کودک نماینده سخنرانی کردند و بعد دو وزیر آمار و رفاه هندوستان سخنرانی کردند.

سوال و جواب ها

آنو: سلام من می خواهم از جناب وزیر و دیگر بزرگتر ها به پرسش مسئولیت بزرگتر ها در مقابله با بچه ها چیست؟ یکی از بزرگتر های شرکت کننده: قبل از هر چیز سلام و تبریک. از من يك سوال شد. اگر واقعا از من می پرسی؟ من هیچ جوابی ندارم. اگر شما مسئول می بودید جواب می داشتید. من سه روز است که از خودم می پرسم. کسی جوابی ندارد نه تنها شما، حتی ما. ما بزرگتر ها فقط می دانیم چطور شما ها را زجر دهیم، استمارتان کنیم و آزارتان دهیم. دیروز "اشرف" را که دیدم، آثار شکنجه را بر روی بدنش مشاهده کردم، تمام بدنم لرزید. اما هزاران اشرف زجر می کشند، استعمار می شوند. باید به آی، ال، ای و سایرین بگوئیم: کو؟ کجائید؟ در کشورمان يك عالمه فساد سیاسی داریم. چه اقدامی می شود؟ هیچ وقتی کودکی جاعی زجر می کشد؟ کب به داد او می رسد؟ از دولتیان؟ حتی روزنامه ها سکوت می کنند. وضع کودکان ما بسیار بد است. وضع غذاییان، بچه ها کار می کنند. اما گرسنه اند. لباس ندارند. سواد ندارند. بحث امروز باید آموزش باشد. من يك آدم معمولی ام همه این را می دانند که معلم با کفایت و تحصیلکرده نداریم. از معلم ها که می پرسی جوابی ندارند. حتی بچه های خانواده های پولدار کتک می خورند. در ۲۲ ساله گی سخته می کنند. بعد پدر و مادرهای شان فکر می کنند که خیلی بچه های خوبی به ثمر رسانده اند، چون می توانند انگلیسی حرف بزنند و ترشی انبه بخورند. با رها و بارها ما پرسیده ایم کی وضع بچه های ما باید خوب شود؟ بعضی ها فکر می کنند که فقط ما بزرگتر ها می توانیم خوب فکر کنیم با سواد تریم. نه ما از شما ها بهتر فکر نمی کنیم. شما ها می رقصید، می خندید و از ما نمی ترسید. ما از شما می ترسیم. از سوال های شما. این سوال اساسی شما که چه کاری می توانید برای لغو کار کودک بکنید؟

خانم مدکار اجتماعی و عضو پارلمان:

من می دانم که کلی اتفاق افتاده است. و شما سوال دارید. این سوال بزرگی است. هر کاری که برای آن می کنیم باید تقسیم کنیم. از من به پرسشی چه کار می کنی؟ من سعی می کنم برای بچه ها کار کنم. این جا ما قوانین به نفع کودکان داریم که کودکان و عدالت نام دارد. و در سال ۲۰۰۰ تصویب شده است. در سال ۱۹۹۶ ما کلی قانون به نفع کودکان تصویب

به مدرسه رفت با آن ها صحبت کرد و آن ها اجازه دادند که به مدرسه بروم. من توی مزرعه کار می کردم. کارم سخت بود. ما باید علیه کار کودک تظاهرات کنیم.

نگرنا از هندوستان

از نوادا هشتم. کارگر بودم با گلوبال مارش آشنا شدم و فرار کردم الان درس می خوانم.

سیما از هندوستان:

من هم از هندوستانم. يك دوست دارم که به من گفت می خواهم به مدرسه بروم پدر و مادرم نمی گذارند. من با پدرش صحبت کردم و الان درس می خواند. اما يك سوال همیشه برای من هست این همه پول کجا می رود؟ دنیای ما خیلی ثروتمند است، اما، ما چرا باید کار کنیم و مدرسه نتوانیم برویم؟

کامل از هندوستان

من کار می کردم مدرسه نمی رفتم با گلوبال مارش در شورای کودکان دهکده آشنا شدم. آن جا گفتیم که باید کار کودک از بین برود. حالا می خواهم به دوستانم بگویم که کار ما به این زودی ها تمام نمی شود باید حرکت را ادامه دهیم. اعضای پارلمان هندوستان به ما گفتند که به ما کمک می کنند. اما ما باید به جنبش خودمان ادامه دهیم. من در باره ی حقوق در روستا ها حرف می زنم و می خواهم يك کتاب در باره ی زنده گی خودم و پدر و مادر های امثال ما بنویسم و در زنده گی می خواهم يك مبارز علیه برده گی باشم. در کشور های ما هنوز به ما ها مثل برده بر خورد می شود. من تا بتوانم به بچه ها کمک می کنم.

کار رز هندوستان

به همه سلام داد و گفت: برای من خوشحال کننده است که صدای بچه ها باشم. من کارگر خانه گی بودم گلوبال مارش مرا آزاد کرد. به من کار با کامپیوتر یاد داد. من معلم کامپیوتر بچه های کوچکترم. ما صدای مان را علیه کار کودک بالا بردیم. "بال مزدوری کتن کرنگه" کار مزدوری باید لغو شود. تا زمانی که کار کودک وجود دارد ما مبارزه می کنیم.



آلیس از اریتره

من مدتی کارگری کردم. و بعد با فعالین گلوبال مارش در آفریقا آشنا شدم. به مدرسه ی آن ها رفتم و نام نویسی کردم. ۱۳ ساله بودم که عضو شدم و حالا ۱۶ ساله ام و درس می خوانم و می دانم که يك آینده دارم.

اقبال از نیپال

اسمم آزاد اقبال است کارگر بودم. کار خانه گی می کردم. خوشحالم که داستان می نویسم. داستان زنده گی ام را. زنده گی من خیلی بد بود. فقیر بودیم. من لباس و غذا نداشتم. و از حیوان بد تر بودم. برده ی آن خانواده بودم. این خانواده با آن همه ثروت به پدر و مادر من حسودی می کردند. نمی دانم چرا؟ يك تشکل پد برده داری به من کمک کرد که آزاد شوم. الان درس می خوانم و برای بچه های دیگر حرف می زنم که نباید کار کنند و باید به مدرسه بروند.

چهار تا چهار و نیم بعد از ظهر چای

باید برای حق تحصیل بجنگیم و برنامه مان را به دولت ها تحویل کنیم.

سیبوی

ما تروریسم در همه ی کشور ها داریم. همه ی بچه ها می دانند تروریسم چیست؟ اما تمام کشور ها باید علیه کار کودک با هم کار کنند سوال من این است: وقتی تروریسم افسانه شد، چطور؟ ما بچه ها کار کنیم؟ و الا ما بچه ها چطور علیه تروریسم به جنگیم؟ این سوال ساده ای نیست. این تم ویژه ای است. بچه ها زیاد قربانی تروریسم می شوند. ما باید سطح دانش و تحصیلاتمان را بالا ببریم. آموزش و تحصیل بچه ها بهترین تضمین امنیت و صلح برای آن هاست. من هیچ ربطی بین کار کودک و تروریسم نمی بینم این ربط کجاست؟

جواب یکی از بچه ها

ربط بین تروریسم و کار کودک این است: وقتی که يك بچه استثمار می شود و آزار می بیند. بعد ها می تواند خودش باعث و بانی وجود خشونت در جامعه باشد و ممکن است تروریست شود.

سوال های کوتاه تر از جانب بچه ها:

این آدم ها برای بچه ها چه کار می کنند؟ سوال من از قلبم می آید، پول های ما کو؟

نیوتو: این مسولیت تمام دولت هاست که انجام نمی دهند و ما باید برای حقوقمان مبارزه کنیم.

آناهیتا: سوال من این است، چرا؟ دولت ها کار نمی کنند؟ کی می خواهد با آن ها مبارزه کند؟ همه ی بچه ها داد زدند " ما!! یاستالی:

من به مدرسه می روم در يك دهکده، هیچ اطلاعی از کار کودک نداشتم و همچنین حقوق کودک، چرا؟ دولت ها این مقوله ها را جزو مواد درسی قرار نمی دهند؟ جناب وزیر گفتند که آموزش حق پایه ای همه ی بچه هاست طبق قانون. اما کسی حق پایه ای ما را چرا به ما اطلاع نمی دهد؟

اسم کومار از ملاوی:

چرا در هندوستان به بچه ها زبان انگلیسی یاد نمی دهند؟ در غرب هندوستان اصلا مدرسه نیست، چرا؟ بچه های غرب این کشور مدرسه ندارند؟ و اما در باره ی تحصیل، معلم و مدرسه داشتن کافی نیست. شما از تحصیل می پرسید اما چه نوع تحصیل؟ من می گویم با کیفیت بالا.

بیکرام از نیپال:

سوال من این است: دولت ها چه کرده اند برای امر آموزش ما؟

- کای لایش آمد و از بچه ها پرسید: جواب سوالاتان را از بزرگتر ها گرفتید؟ مسئولشان کردید؟ و بعد گفت: دیروز شش گروه کاری تشکیل شد که بچه ها در آن گروه ها کار کردند. از بچه ها پرسید: دیروز کارتان خوب پیش رفت؟ گفتند بعله.

بعد گفت، اما غذا مهم است اول بچه ها باید غذا به خورند بعد به صحبت ها ادامه می دهیم.

بعد از نهار:

- چرا از ما آینده ی کشور مان را می گیرند؟ باید تنبیه شوند.
- بچه ها را توی جنگ شرکت می دهند و سرباز گیری اجباری می کنند و می خندند. باید بهشان خندید.
- نماینده ی آی ال او جواب داد: این يك جرم جنایی است.

کرده ایم. در این خانواده ی بزرگ هند کودکان به دو گروه تقسیم می شوند: کودکانی که در کار خانه ها کار می کند، مثلا کودکانی را که در کارخانه ی شکر نگه می دارند. این کودکان، کودکانی اند که مستقیما علیه قانون به کار گرفته می شوند و خیلی از شما ها در این چهار چوب قرار دارید. استفاده ی غیر قانونی از شما ها، اما فقط در کشور ما نیست و در کل جهان وجود دارد. و گروه دوم: بچه هایی هستند که مخفیانه تر به کار گرفته می شوند مثل انواع کار برده گی، کار های خانگی، مزارع و.. من با بچه هایی که احتیاج به محافظت دارند کار می کنم. من مسئول انجام کار های دهلی هستم. و قتی از کار کودک حرف می زنیم بچه ها واقعا استثمار می شوند. من با دخترانی که از دهکده ها می آیند کار می کنم و این را می دانم. سخنران اول از او تشکر کرد که این همه توضیح داده است و گفت: اما من از تو پرسیدم ما بزرگتر ها باید بگوئیم که چه کار می کنیم چه باید به کنیم؟ و چه کرده ایم؟

خانم مددکار اجتماعی دولت گفت: از شما می پرسم شما ها بگوئید به ما چه کنیم؟ بچه ها! بقیه ی بچه ها اینقدر می ترسند که جرأت معرفی کردن خودشان را هم ندارند. اما شما ها پیشروئید. کاری که شما می توانید بکنید این است که به محض دیدن کار کودک به پلیس و ان جی او ها خبر دهید. اگر پلیس را قبول ندارید به سازمان های مدافع کودکان زنگ بزنید. شماره تلفن ۱۰۹۹۸ می توانید به آن زنگ بزنید. در سراسر هندوستان مجانی است.

سخنران اول: از شما سوال شد چه می کنید؟ سوال را به خودشان بر نگردانید. بچه ها از تمام جهان اینجایند و خودشان حرف دارند، شما چه دارید؟

یکی از بچه های شرکت کننده:

قبل از هر چیز می خواهم بگویم آفرین به گلوبال مارش. من افتخار می کنم که این جا ایستاده ام و با شما ها حرف می زنم. من به سوالی که وزیر از ما کرد گوش دادم و جواب دارم. شما می گوئید ما چه باید بکنیم؟ من خجالت می کشم که به گویم دکمه ی زندگی ما دست کس دیگری است. بعضی بچه ها حتی کمتر از شش ساله اند. زنده گی شان را استثمار می کنند. این فقط بچه ها نیستند که استثمار می شوند، بزرگتر ها هم استثمار می شوند. ما می توانیم آینده مان را بدست گیریم. اما باید برای بدست آوردن يك شانس جدید بجنگیم و بداینم که امکان پذیر است. یکی از مشکلات فقر است و فسادی که در همه شکل وجود دارد.

مییس لاند

من می خواهم کوتاه بگویم که بزرگتر ها چه کار می توانند بکنند؟ و الان نمی کنند. کار نمی کنند. کم کار می کنند. برای امر تحصیل کودکان کار نمی شود. اما عوض کار جدی يك کار می کنند. يك عالمه کاغذ درست می کنند و قول می دهند که این کار و آن کار را بکنند، اما نمی کنند. چرا؟؟ مسنولان قول هایشان را عملی نکردند؟ برای این که به چیز های دیگر فکر می کنند، به این که جنگ کنند. پول بالای اسلحه بدهند. ما باید مواظب باشیم از آن ها به خواهیم که به قول هائی که داده اند عمل کنند ما باید کاری کنیم که جهان صدای ما را بشنود. ما

افتد باید داشته باشیم. این قانون وجود دارد ما باید از آن استفاده کنیم.

ما می پرسیم: اما پلیس جواب نمی دهد. پلیس ها به ما گوش نمی دهند.

به ما می گویند به پلیس بگویند؟ خانم عزیز من می خواهم بپرسم وقتی افسر ها به بزرگتر ها گوش نمی دهند چطور به بچه ها گوش دهند؟ می گویند از دولت استفاده کنید؟ شهروندان باید از حقوق شان استفاده کنند؟ دولت ها دوست ندارند آدم ها را متشکل ببینند.

حرف شما درست است. ما با هم نیستیم مثلا استاد مسنولان می آید قول می دهد اما عمل نمی کنند. شما ها باید به ما کمک کنید.

من فکر می کنم بیانیید روی این مسئله که چقدر پول خرج اسلحه می شود فکر کنیم.

تمام این مسئله سه سال پیش تحقیق شده و معلوم شد که ۱۰ روپی خرج تحصیل بچه ها می شود برای هر بچه و برای هر سرباز و اسلحه ۲۵۰ هزار روپی. اگر به من وقت بدهید می آیم نشان می دهیم.

توی روزنامه نوشته بود: وزرا سفر کردند و ۶۰۰ هزار دلار به رنگ و روغن اختصاص دادند. چرا نه مدرسه؟ اما ۶۰۰ کرور خیلی هست می توانیم این سوال را از آن ها بپرسیم چرا این پول ها را خرج بانک خودشان کردند نه تحصیل ما؟

راجای: ما نمی فهمیم این همه پول کجا می رود؟ باید جواب بدهید. پول هانی که قرار بود به ما داده شود چی شد؟

می گویند به پلیس مراجعه کنید؟ در تامیل نادو بچه ها توی خونه های افسر های پلیس کار برده گی می کنند. کی باور می کند؟ که کارگر خانه گی در منزل همه ی کارمندان دولت خانه های دائمی آن ها وجود دارد.

مسنول ای ال او: می دانیم چند گروه وجود دارد که برای جلوگیری از کارخانه گی بچه ها کار می کنند.

من می خواهم بگویم: این فقط دولت نیست حتی کارمندان یونیسفر در خانه هایشان کارگر کوچک خانه گی دارند.

من هملت هستم از راجستان: چرا افسر ها به حرف مردم عادی گوش نمی دهند؟ چرا این اتفاق می افتد؟ چرا صدای ما را نشنیده می گیرند؟ برای این که می دانند بچه ها چه زجری می کشند اما اذیت می کنند.

• سوال از ای ال او: چرا به دولت ها فشار نمی آورید؟

جواب ای ال او: ما تشویق می کنیم فشار نمی آوریم. ۱۶۴ کشور دنیا کنوانسیون ممنوعیت کار کودک را امضا کرده اند.

بچه های زیادی از نپال در هندوستان: در هتل ها و رستوران ها کار می کنند دولت هند چه کار برای شان کرده است؟

رکسانا: چرا قانونی برای تنبیه پدر و مادر هانی که که نمی گذارند بچه های شان به مدرسه بروند وجود ندارد؟

تامیلو: در تامیل نادو ای ال او یک برنامه دارد اما کنترل ندارد. روی کار کودک

کامتین: من می خواهم به پرسم چرا دولت ها می گویند می خواهند کار کودک را از بین ببریم اما هیچ وقتی برای این کار نگذاشته اند؟

نماینده ی ای ال او: چرا گفته اند تا سال ۲۰۱۵ کار کودک از بین می رود و همه ی بچه ها به مدرسه می روند.

یکی از بچه ها: سال ۱۹۹۰ گفتند سال ۲۰۰۰ حالا می گویند ۲۰۱۵ ما نمی خواهیم منظر بمانیم. الان به ما به گویند و جواب بدهید. کای لایش می گوید کار فردا پس فردا نیست. این ها قول داده اند باید انجام دهند.

من ملك از پاکستان. ایتالیا بودم. می خواهم به پرسم توی کنفرانس های شما ها چی می گذرد؟ کای لایش می گوید بچه ها از هم خیلی چیز ها یاد می گیرند. آره؟ برای این بوده پس که دوستان ما را سال پیش از شرکت در کنگره محروم کردید؟

اولین کنگره ی ما يك انقلاب بود که از برزیل تا تانزانیا را گرفت. ما باید به دولت ها فشار بیاوریم.

بچه ها من سوال این است: چرا این موقعیت وجود دارد؟ چرا ما آموزش نداریم؟ مدارس دولتی افتتاح است خوب، راستی چرا انگلیسی درس نمی دهند؟

من از بنگلادش: در کشور من کودکان استثمار می شوند. در همه ی عرصه ها. اگر این جلوگیری نشود کشور من از بین می رود. حقوق کودکان به رسمیت شناخته نشده و رعایت نمی شود. کی باید این چیز ها تمام شود؟ چقدر باید طول بکشد؟ ما بچه ها با بزرگتر ها باید مبارزه کنیم.

کایلایش: دولت ها چه کرده اند؟ دفاترشان کار نمی کنند. اما چرا دولت ها به آن ها نمی گویند که چرا به قول هانی و عمل نمی کنند؟ دولت ها پول دارند اما به بچه ها اختصاص نمی دهند از مسنولان به پرسید چرا؟

• جواب همه ی بچه: چون طرف کارمند هایشان را می گیرند
• برای این که زیاد حرف می زنند و عمل نمی کنند.
• برای این که مردم پولدار به پول بیشتر نیاز دارند.

اسم اقبال از هندوستان: پول هانی را که برای تحصیل اختصاص می دهید چه جوری می فرستید؟ به مدارس و دهکده ها؟ این پول کم است. بچه های مدارس خصوصی يك عالمه امکانات دارند چرا ما نه؟

امرل: سول من این است چرا ما باید کار کنیم/ آموزش ما کو؟ خانم پارلمانی از کار کودک گفتند ما هم می دانیم که کار کودک چیست. اما چرا؟ ما باید کار کنیم؟ لطفا گولمان نزنید.

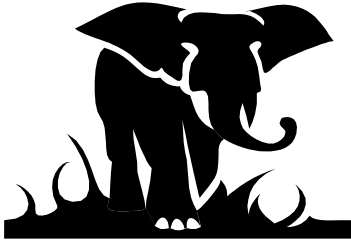
گرشوست: حرف من این است باید پول را مستقیما دست خود سازمان های بدهند.

حرف من این است: دنیا خوب و زیباست ما باید برای زندگی تلاش کنیم. اما کودکان خیابانی پدرشان در آمده است. مسنول کیست؟

ما می دانیم پول ها کجا می روند به ما بگید چقدر پول دادید؟ ما باید بدانیم این حق ماست.

قبل از هر چیز ما احتیاج به اطلاعات داریم. اگر پول می آید باید به پرسید این پول ها کجا رفته است؟ در این کشور ما باید حق داشتن اطلاعات از اتفاقاتی که برای ما و به نام ما می

ای بود. آن شب هم تا ساعت ۲ نیمه شب جشن و پایکوبی داشتیم و بعد از آن رفتیم که خودمان را برای تظاهرات روز بعد که روز پایانی کنگره بود آماده نماییم.



روز چهارم کنگره

به ما گفته شد که ساعت یازده صبح به پارک بنای یاد بود مهاتما گاندی برویم که تظاهرات از آن جا شروع می شود و باید با صف راه بیفتیم. ساعت دو نیم شب به هتل رسیدیم. یکی از هم اتافی هایمان به من گفت که من صبح ساعت پنج باید از اتاق خارج شوم جزو سازمانده هنده گان تظاهراتم و اگر از سرو صدایم بیدار شدید عذر می خواهم. گفتم من هم بیایم؟ کمکی از دست من ساخته است؟ گفت هست اما لازم نیست چون این کارها و مسئولیتها از قبل تقسیم شده است و شما باید استراحت کنید برای راهپیمایی به نیروی تازه نفس احتیاج داریم. من قبلا شنیده بودم که قرار است ۵ کیلومتر راهپیمایی کنیم اما کایلاش گفت: هوا گرم است و بچه ها آزار می بینند. این یک رژه ی کوتاه خواهد بود. شب قبل بین همه تی شرت های کنگره و سایر تی شرت های گلوبال مارش را که بزرگترها می پوشیدند و کلاه کپس هانی که روی شان نوشته شده بود power یعنی قدرت بین همه پخش کرده بودند من تی شرت کنگره را که مخصوص بچه ها بود انتخاب کردم. برای رسیدن به محل راهپیمایی بی قرار بودم. هر چند هنوز از شکل و چگونگی آن تصویر درستی نداشتم. قبلا با بچه های گلوبال مارش در سوند و ژنو راهپیمایی کرده بودم و شور و حال این رژه را هنوز مثل نقطه روشن و گرمی در قلب و مغز خود حس می کردم. جدا از آن هم در این سالها راهپیمایی کم نکرده بودم به خاطر مسائل گوناگون. اما پاور می کنید؟ به محض رسیدن به محل توقف صف و پیاده شدن از اتوبوس گلوبال مارش پاهایم شروع به لرزیدن کرد؟ چیز عجیبی در هوا موج می زد، یک بوی آشنا که سالها برایش دلنتگ بوده باشی، به در ورودی پارک بزرگی که بچه ها آنجا توقف کرده بودند، که با دادن علامت، راهپیمایی را آغاز کنند از دحام عجیبی بود یک عالمه خبرنگار و دور بین و صدای بلند و معترض کایلاش ساتیراتی دبیر اول گلوبال مارش که با عصبانیت حرف می زد و به چیزی یا کس و کسانی اعتراض می کرد. یک آن ترسیدم. فکر کردم نکند نمی خواهند بگذارند راهپیمایی کنیم؟ کایلاش را دیدم سوال کردم چه شده؟ جواب داد هیچ اینها و با دست خیرنگاران را نشان داد مزاحم بچه ها شده اند نمی گذارند صف حرکت کند و بچه را و می دارند که جلوی دوربینها در کنار Pankaj Udhas خواننده و غزلسرای مشهور و محبوب هندوستان عکس بگیرند که

کایلاش: ۱- دولت نمی داند ۲- نمی خواهد. این هندوستان، این پاکستان، آمار کار کودک را در می آورند اما به اطلاع مردم نمی رسانند.

• دولت ها کارهای زیادی می کنند. نه این کارها را. ما باید اعتصاب کنیم. انقلاب کنیم. اینقدر مبارزه کنیم تا دولت ها را عوض کنیم.
در مدارس دولتی وضعیت افتضاح است چرا بچه های این مدارس نیامدند در کنگره شرکت کنند؟
خود مسئولین بچه های شان را می فرستند مدارس خصوصی.

• لغو مدارس خصوصی با بالا بردن کیفیت مدارس عمومی. از آی ال او: رهبرای بچه ها این هایند. اینها می خواهند برای جامعه کار کنند. این بزرگترها و رهبرای دولتی را کی می خواهد آموزش دهد؟

آی ال او: ما مستقیم با خود بچه ها و سازمان های مدافعشان کار می کنیم.

نماینده ی کوستاریکا: بچه های کوستاریکا بشدت به کار مشغولند و استثمار می شوند.

نماینده ژاپن: آی ال او برای جلوگیری از مصرف مواد مخدر کودکان به هنگام کار چه می کند، کودکان زیادی در کامبوج و فیلیپین و جاهای دیگر مواد مخدر استفاده می کنند چه باید کرد؟

آی ال او: من در این مورد حرفی ندارم ما قانونی برایش نداریم. برای فروش و پخش داریم اما برای مصرف شخصی نه.

در خاتمه ی کنگره مضمون قطعنامه ی کنگره ی دوم توسط گروه های کاری که برای تدوین آن تشکیل شده بود به کنگره اطلاع داده شد و بخش پایانی به تناثر، سرود خوانی و شوخی و خنده ی بچه ها گذشت در آخر برنامه همه ی بچه ها و بزرگترها به پای ایستادیم و شعارهایمان را تکرار کردیم. تناثرهای بچه ها اغلب زنده گی خودشان بود مثلا تم یک تناثر کودکان کارگری را نشان می داد که بعد از دریافت دستمزد های ناچیزشان به قمار می پرداختند و کسی هم بین آن ها رفت و آمد می کرد و به آن ها مواد مخدر می داد، تا این که یکی از همسن و سال های خودشان به نزد آن ها آمد با آن ها حرف زد و گفت: چرا به عوض این کارها و مرگ تدریجی به مدرسه نرویم. گلوبال مارش را به آن ها معرفی کرد و مراکز توانبخشی را و آن ها را هم از کار کردن و هم از مواد مخدر نجات داد.

کنفرانس مطبوعاتی هم در این روز تشکیل شد که در آن پنج کودک نماینده به شرح زنده گیشان برای ژورنالیست ها پرداختند. بعد از ختم موفق آمیز کنگره بار دیگر شب همه ی ما دور هم جمع شدیم و این بار در یک رستوران مجلل که با صندلی های سفید و روبان های ساتن صورمه ای تزئین یافته بود و یک گروه ۱۲ نفره ی حرفه ای رقص هندی در آن هنر نمایی می کرد. در این جشن ما به هم گرد فرمز رنگ پاشیدیم صورت های یکدیگر را رنگی کردیم و اعضای گروه رقص بر روی سر ما گلبرگ های گل سرخ با عطری دل انگیز و قوی ریختند. بچه ها هر کدام هنر نمایی کردند چه تنها و چه گروهی که رقص برك مفسین از اتیوپی بسیار جالب و حرفه

دوستان کارگر کوچکش يك كار گر بوده و هست. يك كارگر فرهنگی اما كه وضعیت با بیزنس های فرهنگی و ژورنالیست های پولدار كه از طرف مجله ها و روزنامه می آیند یا حتی از بعضی تلاشگران سازمان های دیگری كه برای کودکان كار می کنند هم بد تر است. اما چه غم؟ من دوستانی مثل شما و آن بچه ها را دارم و خبرنگار گلوبال مارش بیش از ۷۰ عكس خوب در اختیار من گذاشته است. و تازه می خواهم تلاش كنم و پولی پس انداز كنم كه برای سال بعد هم دوربین. هم ضبط خوبی برای داشتن صدای نماینده گان در كنگره ی سوم بخرم. راستش را بخواهید ضبطم را هم باید بگذارم دم كوزه. می خندید حق هم دارید خودم هم كلي به این موضوع خندیدم از كمپیوتر همراه كه حرف نزنید من كه ندارم از دوستم قرض كردم او هم مثل خودم كارگر فرهنگی است و كامپیوتر همراهش، عین ماشین های قدیمی كنده و پر مصرف است. نه از آن ها كه عتیقه اند و در موزه ها نگه داری می شوند و خیلی هم گرانند. از آن ها كه قراضه اند و بزودی باید به آرامگاه ماشین روانه شوند. خلاصه بین خودمان بماند، من، كامپیوترم، دوربینم و ضبطم، باعث خنده و تفریح همكاران گلوبال مارش كه مسنول اتاق رسانه ها و سالن اینترنت در كنگره بودند بودیم. خودم بیش از همه می خندیدم. اما کمی هم از این كه كارم به این دلیل خوب پیش نمی رفت ناراحت بودم. اما در عوض و به جای آن هر وقت بچه های "تامیل نادو" و "راجستان" و ایالت "بهار" كه سه منطقه از هندوستان اند، صدایم می زدند "بی بی شیرینی". دلم از شادی می جوشید و لبم از خنده لبریز می گردید. می دانید كه در زبان هندی واژه های فارسی فراوان است كه درست به همان معنای شان در زبان فارسی به كار می رود. و می دانید كه بی بی هم یعنی مادر بزرگ و شیرینی را هم كه همه ی بچه ها دوست دارند و من از اینکه بچه ها مرا دوست دارند و از خودشان می دانند اینقدر افتخار می كردم و می كنم كه دیگر هیچ چیز برایم مهم نبود. و با خودم عهد بسته ام كه كاری كنم كه همیشه دوستم داشته باشند و لیاقت این دوستی را به کودکان نشان دهم و افتخار بی بی شیرینی بودن همه ی شما ها را داشته باشم و تازه بچه های بزرگتر و بعضی از بزرگتر ها هم به من می گفتند *ace just like a baby* یعنی صورت درست مثل يك بچه و باور كنید هیچ چیز شادی آور تر و افتخار آمیز تر از این نیست كه ما بزرگتر ها را به بچه تشبیه كنند، چون شما ها مظهر صفا و صمیمیت هستید. افسوس كه نیستم. من هم مثل خیلی از ما بزرگتر ها اشتباهات زیادی دارم و داشته ام اما در کنار این دوستان كه مبشر سعادت برای همه ی بچه های جهان اند و شما ها و با نیروی گرم كننده و انرژی مثبت تان سعی می كنم كه بشوم.

اما . . .

صف در گرمای طاقت فرسا راهپیمایی كرد و به محل ختم تظاهرات رسید كه استودیم قدیمی و بزرگ ورزشی بود و رو باز. گرما بيداد می كرد. من آن جا يك بار دیگر كایلاش ساتیراتی را عصبانی دیدم. به خاطر گرمای طاقت فرسا، به خاطر اینکه بعضی از بزرگتر ها میکروفون را ول نمی كردند و تظاهرات را آزاد نمی گذاشتند كه به خانه برود عصبانی بود. دلش برای گرما زده گی بچه ها شور می زد. از جایش بلند شد

روزنامه هایشان به فروش رود. خدمتشان رسیدم نگران نباشید.

صف همراه با طبل و شعار های استنمار بس است. ما تحصیل می خواهیم. سرمایه دار را چه كنیم؟ محو! ما چه كنیم بازی. و درس. بال مزدوری كتن كرنگه. یعنی دوره ی كار مزدی به پایان رسیده است. بس است دیگر دست های كوچك ابزار گیر. ما قلم می خواهیم و كاغذ. بس است دیگر هزاران دست كوچك زخمی ما اسباب بازی می خواهیم و كتاب و ده ها و صد ها شعار شور انگیز دیگر براه افتاد. جمعیتی كه بطور هماهنگ تی شرت های مختلف گلوبال مارش را پوشیده بود و واقعا به دست هر كسی. پرچمی، پلاكاردی و عكسی می دیدی در حالیکه باندرول بزرگ سفیدی كه روی آن با حروف درشت و رنگی نوشته شده بود « بگذار همه ی راه ها به مدرسه ختم شود به چشم می خورد به راه افتاد. ته صف را نمی شد دید. علی رغم گرما و جهنمی بودن هوا جمعیت مثل آبشاری رنگین كه بر سطح نقره ای آب بریزد در آسفالت در اثر گرما مذاب شده و نقره ای رنگ قدم می نهاد رو، رو رژه ی جهانی علیه كار كودك. به زبان های مختلف تکرار می شد. من كه دوربین بر گردنم سنگینی می كرد و پاهای بدجنس هم باز در گرما ورم كرده و درد می كرد و به پهلوهایم فشار آورده بود و طاقت آن همه گرما را نداشتم نه گرمای دورنم را كه از دیدن این صف شور انگیز قطره های احساسم را آب كرده بود و دانه های اشك شادی و غم توامان، شادی به خاطر وجود این حرکت و غم به خاطر وجود كار كودك و زجر كشیدن این كوچولوها را از چشمانم سرازیر كرده بودند، نه طاقت این هوای داغ را، تصمیم گرفتم لحظه ای بر زمین بنشینم. در این فكر بودم كه نگاهم به كودکی افتاد كه پلاكاردی را با جدیت بالای سرش گرفته بود و ره می پیمود و قدش ۴۵ سانتی متر بیشتر نبود و نهایتا می توانست شش ساله باشد. از خودم و او كه دوست كارگر كوچكم بود خجالت كشیدم پلاكاردم را بالا بردم و شروع به دويدن كردم كه به اول صف برسم و بتوانم از بچه ها كه از رویرو می آیند عكس بگیرم. امان از بی پولی بچه ها، من خبرنگار فقیری هستم. مثل آن ها كه بر صفحه ی تلویزیون می بیند از آن دوربین های لنز دار خوشگل با تکنولوژی پیشرفته ندارم. اصلا دوربین ندارم. این دوربین را از دوستی قرض گرفته بودم. اما سنگین بود و تازه طرز كارش را هم خوب بلد نبودم يك دوربین قدیمی و حرفه ای كه همه می گفتن خیلی خوب است اما در دست يك عكاس حرفه ای. همش گیر می كرد. لنزش به هم می خورد بعضی جا ها گریه ام می گرفت. دوربین فیلم برداری كه جای خود دارد فعلا داروگ باید خوابش را ببیند. اما در عوض دوستان خوبی دارم. دوستی كه دوست بچه هاست و با ما آمده بود گفت این فیلم ها برای داروگ است. تازه كایلاش هم آمد و گفت نگران نباش هر عكسی را كه به خواهی در اختیارت می گذاریم. اما راستش را به خواهی من دلم می خواست جای آن عكاسانی باشم كه به بالای اتوبوس رفته بودند و با آن دوربین های خوشگل شان كه لنز های متحرك چنر متری دارد و از زاویه ی نگاه خودم از صف عكس و فیلم می گرفتم آخر شما هم قبول دارید حتما كه نگاه و زاویه دید آدم ها حتی از يك پدیده ی مشترك فرق می كند. اما چه می توان كرد؟ داروگ هم مثل

Sh.R.S.Chaurasia و جمع دیگری از همکاران شان آستین ها را بطور جدی برای پیش بردن این جنبش و دفاع از حق کودکی و علیه کار کودک بالا زدند.

در سال ۱۹۹۷ "گلوبال مارش" Global March بعنوان شاخه ای از این تشکل، یک جنبش اجتماعی را در سراسر جهان برای این امر به راه انداخت.

ساختار

ب، ب، آ B.B.A (بچوپان، بچو آندولان) امروز در هندوستان در ۱۲ ایالت شعبه و نهاد دارد و بیش از ۸۰ هزار عضو که علیه بکارگیری کودکان در قالیبافی، خشت زنی، کار معادن و کارخانه، برده گی فرض و... مبارزه می کنند و یکی از اشکال مبارزه شان کمپین های آزاد سازی کودکان از کار است. دفاع از سایر جنبه های حقوق کودک و مصونیت دادن کودکان از آزار و اذیت و تجاوزات و خشونت های جنسی و تنبیه های بدنی جز دیگر کار این عزیزان است. ب.ب. آ نهاد های مختلفی را شامل می شود پروژه ی ب.ب. ام

جی BMG این تشکل طرح با سواد سازی و رهایی دختران را در دستور کار دارد و در سراسر هندوستان به رفع تبعیض جنسی از دختران مشغول است. پروژه ی " دهکده های دوست بچه ها" Child Freindly Vilages که در آن ها کار آگاه گرانه در مورد عدم به کارگیری کودکان انجام شده و با کمک و پشتیبانی مردم مراکز توانبخشی ایجاد شده است. ب.ب. آ و گلوبال مارش در مناطق مختلف هندوستان که کار کودک در آن جا زیاد است دفاتر و مراکز مختلفی دارند. گلوبال مارش در دهلی چندین دفتر دارد که در دفتر محلی اصلی، آن در دهلی ۵۰ نفر کار می کنند. بعضی از این کارکنان استخدامی هستند و حقوق می گیرند و بعضی، تلاشگران و اعضای گلوبال مارش اند. کارهایی که در این مرکز صورت می گیرند عبارتند از: طراحی و در آوردن آفیش ها، راه اندازی کمپین ها، انتشار نشریه و خیرنامه ها. پذیرایی و اسکان دادن گروه ها و خبرنگارانی که از خارج برای آشنایی و انتقال تجربه، به دهلی می آیند. ملاقات و راهی شدن تلاشگران به مناطق مختلف برای کمپین های آزاد سازی و رسیدگی به امور دفتر دبیر گلوبال مارش کایلاش، توسط منشی او " شتروپه"، صورت می گیرد. دفتر بین المللی گلوبال مارش اساسا به مسائل بین المللی جنبش و ارتباط و سازمان دهی سراسری مشغول است و محل دیگر کار کایلاش است. گفته می شود که ۶۰ میلیون کودک در هندوستان به کار پر

مخاطره، از قبیل برده گی در معادن سنگ و عرصه های دیگر مشغولند. گفته می شود که ۴۰ میلیون دختر و پسر کوچک به خدمتکاری با شرایط پر مشقت در خانه های یقه سفید ها از این جمله اند. وجود قوانین منع کار کودک هم نتوانسته است جلوی این بهره کشی و بیگاری را بگیرد. حضور فعال و دائمی این تشکل به وادار کردن دولت هندوستان برای نظارت بیشتر و کمک به آزاد سازی کودکان تاثیر بسزایی داشته است. ۳/۷ میلیون کارگر هندی که امروز در عرصه های غیر رسمی به کار مشغولند چاره ای دیگری جز فرستادن کودکانشان به کار نمی یابند. ب.ب. آ با ایجاد مراکز توانبخشی به کودکان رها شده از کار و بسط دامنه ی نفوذ و فعالیت آنان با استفاده از تمامی نیروهای درون جامعه، اعم از دولت، پلیس، حقوقدانان، سیاستمداران، که در برابر فعالیت های شبانه روزی این جنبش و اعضایش چاره ای جز پذیرفتن مسئولیت در برابر قول هایی که داده اند و قوانینی که تصویب کرده اند نمی بینند. تلاش می کند تا با همکاری تمامی خانواده های کارگری، کودکان و تلاشگران عرصه ی دفاع از حق کودکی، به کار کودک از طریق جایگزینی آن با تحصیل خاتمه دهد.

در باره ی ب.ب. آ و فعالیت هایش و مراکز توانبخشی در شماره های بعدی داروگ بیشتر خواهیم نوشت، چرا که الگوی خوب و

بعد از صحبت کوتاهی از ته دل و جانش فریاد زد زنده باد آزادی زنده باد انقلاب. سی و پنج هزار آدم يك صدا با او تکرار کردند. آزادی انقلاب. من از خوشحالی اشک می ریختم بچه ها، آخر من این دو کلمه را بیش از هر چیز در این دنیا دوست دارم و سال ها بود که در چنین جمع وسیعی و در يك تظاهرات دورون کشوری به گوشم نخورده بودند.



گلوبال مارش چیست؟ تاریخچه، فعالیت ها

گلوبال مارش

گلوبال مارش (رژه ی جهانی علیه کار کودک) جنبشی اجتماعی و وسیع است که با اتحاد عمل ۱۴۰۰۰ سازمان در ۱۰۳ کشور جهان و به رهبری کایلاش ساتیراتی به وجود آمد و در طول هفت سال (از سال ۱۹۹۸) تا به اکنون و بعد از يك رژه ی شش ماهه در ۱۰۳ کشور جهان علیه کار کودک و پیمودن هشتاد هزار کیلومتر در مجموع، توانست کنوانسیون ۱۸۳ سازمان جهانی کار (پیمان نامه ی ممنوعیت کار پر مخاطره برای کودکان) را تدوین و از طریق سازمان جهانی کار این پیمان را به امضای ۱۶۴ کشور برساند. رها کردن کودکان از برده گی قرض و اسکان دادن آنان در مراکز توانبخشی در گوشه و کنار جهان، فعالیت های حقوقی، تحقیقی، ادیباتی به نفع کودکان از زمره دیگر فعالیت های این سازمان اند که جنبش لفو کار کودک را در سراسر جهان هدایت و هماهنگ می کند. گلوبال مارش هم اکنون در ۱۴۷ کشور جهان دارای ۲۰۰۰ سازمان عضو است که تمامی آن ها برای امر کودکان مبارزه و تلاش می کنند. بر گذاری کنگره های اول و دوم جهانی کودکان کارگر آزاد شده از انواع کار پر مشقت، با موضوعات:

- ۱- ممنوعیت کار کودک در روزهای ۱۳-۱۰ ماه مه ۲۰۰۴ در فلورانس (ایتالیا)
- ۲- تحصیل اجباری، رایگان با کیفیت بالا برای تمامی کودکان جهان و رفع تبعیض جنسی از مقوله ی آموزش در کنگره ی دوم در دهلی نو (هندوستان) بخش دیگر فعالیت این جنبش اند.

پیشینه

۲۵ سال پیش زمانی که هنوز مقوله ی کار کودک ملکه ی ذهن خیلی ها نبود و اکثریت قریب به اتفاق جامعه ی بشری از وجود این فاجعه ی اجتماعی بی خبر بود، کمپین دفاع از حق کودکی، "بچوپان بچو آندولان" در آسیای جنوبی در اثر فعالیت هایش به میلیون ها دختر و پسر کوچکی که در وضعیت برده گی قرض قرار داشتند، از ایالت های مختلف هندوستان و نیپال بر خورد کرد که بی درنگ دفاع از حقوق آنان و مبارزه برای آزاد سازی شان را در دستور کار خود گذاشت. در این زمان به دلیل پوشیده بودن این امر (استثمار کودکان و برده گی آن ها) کسی به حرف این تلاشگران اهمیت نمی داد و دولت و سایر نهاد های ذیربط نسبت به این مسئله بی تفاوت بودند. کمپین دفاع از حق کودکی بلافاصله با انسان های مشابه خودش در کشور های دیگر در ارتباط قرار گرفت و از همان زمان "کایلاش ساتیراتی Kailash Satyarthi"، "سومیدا کایلاش" Sumedha Kailash، "احسان اله خان Ehsan ulah Khan" و دبیر کل امروزی کمپین دفاع از حق کودکی

وقتی که ۱۱ ساله بودم به اتفاق پدر و مادرم در این مبارزه شرکت کردم و یک هفته هم زندانی شدم. من همیشه با پدر و مادرم فعالیت می کردم. کلاً تمام خانواده فعال بودند. خوشحالم که با کای لایش ازدواج کردم که او هم فعال است و دلش برای آزادی و برابری اجتماعی می تپد. از آن جا که تمام خانواده ام مبارز راه آزادی بودند. زندگی با کای لایش برای من سخت نبود. من هم تمام زنده گی ام را با او تقسیم کرده ام و همیشه مبارز راه آزادی بوده ام. پدرم سمیل عشق و آزادی بوده است من همیشه می خواسته ام که با پدرم باشم. او یک سازمان داشت و من یک نشریه منتشر می کردم (قبل از ازدواج با کای لایش) بنام "دانش مردمی". به عنوان یک انسان دانش مردم برایم مهم بود. این نشریه هر ماه منتشر می شد و در آن در باره ی مسائل اجتماعی و بهداشتی برای مردم به زبان ساده سخن می گفتم. بعد از ازدواج با کای لایش و پس از دو سال مبارزه برای آشکار ساختن برده گی قرض و وجود کودکان برده ی کار، به اتفاق کای لایش و سایر دوستانمان، به کل مقوله ی کار کودک پرداختیم و هنوز هم مشغولیم.

- من می دانم که شما همیشه مشغول فعالیتید اما، نسبت به این که همسران کای لایش این همه به مسافرت می رود و خیلی وقت ها در کنار شما نیست چه حسی دارید؟

- او همیشه در قلب و مغز و روح من جای دارد. جایش هرگز خالی نیست به این معنا. همیشه هست. همه جا. حتی اگر حضور فیزیکی نداشته باشد. تو خودت بچه داری و می دانی مادر بودن یعنی چه؟ من مادری می کنم وقتی او نیست. ۲۴ ساعته بچه ها در مغزم اند. درس شان. آزاد کردن شان. سیر کردن شکم های شان. لباس پوشاندن شان. تفریح و بازی شان.

- می توانید بدترین و بهترین خاطره هایتان از این کار پر ثمر و بزرگی که انجام می دهید را برای خواننده گان داروگ بگوئید؟ در مورد بدترین البته تا آن جا که یاد آوری آن ناراحت تان نمی کند.

- او ه ه زیادند. در هر دو هم خوب و هم بد. اما یک مورد را هرگز فراموش نمی کنم. آن هم وقتی بود که کارهای خانه را انجام داده بودم و خیال بیرون رفتن داشتم که از دفتر ب.ب. آ با من تماس گرفتند که بیا کودکی به این جا پناه آورده که تو باید ببینی. به محض دیدن دخترک قلبم ایستاد آنچه می دیدم انسان نبود. توده ی گوشت چرک کرده و در هم تنیده ای بود. او کارگر خانگی بود و زن صاحب کارش با میله های داغ تمام بدنش را سوزانده و با چاقو خراش داده بود. اینقدر این عمل تکرار شده بود که دیگر بدن نحیف دخترک تحمل باز سازی زخم ها را نداشته و به عفونتی شدید نشسته بود. در این حالت بچه را از خانه بیرون انداخته بودند و کسی او را به دفتر ب.ب. آ آورده روی پله ول کرده بود. به آمبولانس زنگ زدم. همه می گفتند که می میرد. اما من مادرم. قلب مادر مرگ فرزند را هرگز نمی پذیرد. کلمه مادر در هندوستان بسیار عظیم و مقدس است. نه به صرف مادری. و حق مادری بلکه به دلیل انجام صادقانه ی وظایف مادری. تمام راه را با دیدن کودک اشک ریختم. از خودم. و همه ی بزرگتر ها و این جامعه و سیاستمداران و نظم دهندگانش که باعث به وجود آمدن این روزگار برای دخترک گشته بودند. متفرد بودم. دکتر از دیدن بچه تعجب کرد. پرستار ها گریه می کردند. کای لایش مسافرت بود همان روز باید می آمد من می خواستم به فرودگاه بروم که زنگ زدند. دنیایی از غم بر دلم هجوم آورده بود. دخترک جیغ می زد اما صدایش در نمی آمد. نای حرف زدن و جیغ کشیدن نداشت. موقع پانسمان دکتر گفت این بچه را باید عمل جراحی کنیم بعضی از قسمت های سوخته، از نوع درجه سومند. دخترک نگاه بی رمقی به من کرد. شیرینی ای بدستش دادم. خندید! بعله خندید. شادی کودکانه ای که از گرفتن شیرینی صورت چون برگ خزان زرد و رنجورش را روشن کرد، من حیات را،

تجربه ی ذیقیمتی برای تمامی تلاشگران جنبش لغو کار کودک و کمپین های دفاع از حق کودکی و حقوق کودک را در بر دارد. در این شماره به دو مصاحبه با تلاشگران این نهاد. گزارش بازدید داروگ از یکی از این بال اشرم ها Bal Ashram، مراکز نگه داری و بیوگرافی چند تا از کودکان این مرکز بسنده می کنم.

مصاحبه با سومدا کایلایش Sumedha kailash

سومدا آکای لایش در ۱۰ ماه مه ۱۹۵۵ در هندوستان دنیا آمده است و دارای دکترای زبان سانسکریت است. مدیر بال اشرم - مراکز توانبخشی- ها است که در سال ۱۹۹۸ تشکیل شده و هم اکنون ۷۰۰ کودک را تحت پوشش دارد. عضو گروه های کاری در رابطه با کودکان کارگر خانه گی به ویژه دختران است. در گروه کاری برای زنان و دختران برده ی قرض در معادن سنگ فرید آباد کار می کند در زمینه ی امر تحصیل کودکان و به مدرسه رفتن کودکان در دهلی از سال ۱۹۹۶ فعال است. در گروه های کاری فرهنگی در ایالت راجستان که ۲۵۰ دهکده را در بر می گیرد شرکت دارد. از جمله کار های این گروه، برآه اندازی کاروان های هنری فرهنگی برای جلوگیری از کار کودک و تحصیل کودکان است. در عرصه ی جلوگیری از کوچ اجباری کودکان برای برده ی قرض ساختنشان فعال است. در فرماسیون- دهکده های دوستدار بچه- که در آن بچه ها بتوانند به مدرسه بروند و بخشی از پروژه ی مراکز توانبخشی است به فعالیت مشغول است در برنامه قدرت یابی زنان در شهر های الوار، جی پور، اجمر، و باهیدواوا در زمینه ی جلوگیری از کار کودک، فحشای کودکان و اشاعه ی تحصیل به عنوان آلترناتیو آن نقش دارد.

سوسن: می دانم که خیلی خسته اید به همین دلیل از این که دعوت به مصاحبه را پذیرفته اید بسیار سپاسگذارم.

سومدا: من در این کار خستگی حس نمی کنم و با کمال میل این مصاحبه را انجام می دهم.

- این که همسر کایلایش ساتیراتی هستید و خودتان هم تا این حد به فعالیت مشغولید چه تاثیری بر رابطه ی شما دارد؟

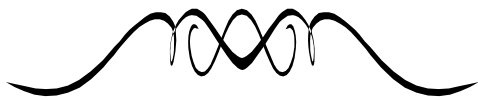
- می خواستم که تمام جنبش را با او باشم. ما ۲۵ سال پیش به اتفاق هم با دوستان دیگرمان این کار را آغاز کردیم.

- می توانید از خودتان بیشتر بگوئید؟ یک بیوگرافی؟

- بعله می خواستم به همین اشاره کنم. کلاً خانواده ی من تمامی عمرشان بر سر مبارزه برای حقوق بشر گذاشته شده است. ماجری سنت شکنی پدر بزرگ من هنوز در گوشه و کنار هندوستان بر سر زبان هاست.

برایت می گویم. آن زمان ها در جامعه ی هندوستان دو چیز بشدت تابو بوده، یکی ازدواج خارج از کاست و دیگری ازدواج با زن بیوه یا مطلقه. پدر بزرگ من یک مبارز راستین آزادی بود و می دانست که می خواهند دوباره دستگیرش کنند و باید به زندان برود. در چنین شرایطی با مادر بزرگم که از کودکی او را به عقد مرد پیری در آورده بودند که در گذشته بود از دواج کرد. بلافاصله بعد از مراسم ازدواج هم به زندان رفت. و بعد از پنج سال در گذشت. مادر بزرگ من در امر تحصیل زنان بسیار فعال بود و از اولین زنان هندوستان است که برای امر زنان به مبارزه پرداختند. او در دهات معلم بود. پدر من هم مردی مبارز و فعال بود در سن ۱۴ ساله گی دبیری تشکل مبارزه برای برابر اجتماعی را بعهده داشت و بعداً مجله ی خودش را بنیان گذاشت و منتشر می کرد. پدرم یک رهبر سوسیالیست بود و حتی علیه کشتار بیرحماته ی حیوانات جنگید.

می خواهم بگویم دوستان و بچه های عزیزم. فراموش نکنید که لغو کار کودک ضامن خوشبختی و آینده داشتن همه شما هاست. این که نمی توان تا از بین بردن فقر کار کودک را از بین برد هم افسانه ای بیش نیست. گلوبال مارش را نگاه کنید. چه کار ها که نکرده است؟ و نمی خواهد بکند؟ به او به پیوندید. ما با هم می توانیم در برابر همه بایستیم و بگویم کار کودک و فقر را به تبع آن می توان در همین دنیا همین الان از بین برد و بشریت را در راه آزادی یکقدم به جلو راند. می گوئید نمی شود؟ بروید کنار تا ما نشان تان بدهیم. من می دانم که می شود برایش برنامه هم دارم. اما بدون همبستگی و بدون حضور یکایک شما نمی توان این کار را کرد. و به بزرگتر ها می گویم که این بچه، بچه های همهی ما هستند حتی اگر خوشبختی کودکان خودتان را می خواهید باید به امر آن ها کمک کنید. بسیار و از صمیم قلب از شما ممنونم پاپی جی بسیار عزیز و گرمی. - من هم از شما.



مصاحبه با دکتر تورنا جگیسنا ساتیارتی Turna Jegisna Satyarthi

دکتر تورنا خواهر کای لایش و از مسئولان سازماندهی کمک های مالی برای گلوبال مارش است. دکتر تورنا بعد از ازدواج نام خانواده گی اش را تغییر نداده است. من به خاطر کمی وقت با تورنا در ماشین و به هنگام برگشتن دسته جمعی از بال اشرم با کایلایش و سوما و دوست دیگر داروگ که او هم سوسن نام دارد، مصاحبه کرده ام به همین دلیل این مصاحبه کافی نیست و تمامی وجوه فعالیت او را در بر نمی گیرد. تورنا دکتر جراح زنان است و همچنین در مغز و اعصاب تخصص دارد و در جنوب هندوستان فعالیت می کند.

- از کی و چگونه کارت را آغاز کردی؟

- از سال ۱۹۷۳ شروع کردم. من تنها دکتر زن در این منطقه بودم آن زمان. به همین دلیل مردم تعجب کرده بودند. چرا که من یک دختر جوان بودم چطور می توانستم دکتر باشم؟ من برای مادران و کودکان کارم را از همان اول شروع نمودم.

- در طی دوره ی کار تان بزرگترین مشکلی که با آن روبرو شده اید چه بوده است؟

- عدم دانش و بی بهداشتی، مردم اصلا درکی از بهداشت و سلامتی ندارند. من از همان زمان یک کمپین را سازمان داده ام در دهات می چرخم کلاس می گذارم و آموزش های اولیه ی بهداشتی را که هر انسانی خودش در درجه ی اول تحت هر شرایطی می تواند رعایت کند را به آن ها می آموزم. در بیمارستان خودم هم هفته ای یک بار . چک آپ مجانی، واکسیناسیون مجانی انجام می دهیم به خصوص واکسن هیپاتیت را. علاوه بر این یک مرکز درمانی برای کودکان درست کرده ام به نام- دارسور- که در آن به مداوای مجانی بیماران به خصوص کودکان پرداخته به آن ها داروی مجانی می دهیم. و آموزش بهداشت زنان را هم این مرکز بر عهده دارد. آموزش بهداشت را به زنان من از سال ۱۹۷۱ و زمانی که هنوز دانشجوی بودم شروع کردم. ۳۲ سال است که در این زمینه کار می کنم و الان برای خیلی ها فقط پزشک معالج نیستم بلکه مردم و حتی مرد ها مسائل زندگی شان را با من در میان می گذارند و کمک می خواهند.

- به عنوان پزشک چه چیزی شما را بیش از هر چیز در رابطه با بیمارانتان می آزارد؟

این که در تمامی خانواده ها، چه پولدار و چه فقیر و تقریباً در همه ی دنیا. و صد البته اینجا. آخرین کسی که از او در خانه مراقبت می شود زن است. اگر یک مسئله ی اورژانس باشد به ویژه

کودک را و نهال لطیف وجودش را که نشکیده بود و منتظر بود که از زیر لجن بیرون کشیده شود دیدم. به دکتر گفتم هر کار که لازم است بکنید. این کودک باید زنده بماند. خوشبخت شود. و کودکی کند. کای لایش مستقیم از فرودگاه به بیمارستان آمد. بالا فاصله مطبوعات را خبر کرد و تلویزیون از صحنه در بیمارستان پخش مستقیم کرد. سراسر هندوستان از این فاجعه آگاه گشت و دولت قول نظارت بیشتر در امر بکار گرفتن کودکان در کار خانگی داد.

- این کودک هنوز هم با شما در رابطه است؟

- بعله. ازدواج کرده زن جوانی است و خوشبخت. بزودی مادر می شود. من هر از گاهی به او سر می زنم.

- و شاد ترین؟

- یکی همان لحظه که این بچه در عین رنجوری از دیدن شیرینی حیات یافت و مثل هر کودکی خندید و من دانستم که حس کودکی اش را نتوانسته اند. له کنند. خودش را اما چرا.

و دیگری گلوبال مارش. رژه ی جهانی علیه کار کودک. این همه توان. این همه ذوق. این همه شور. خنده. رقص آواز و کار جدی زندگی مرا کلا دگرگون ساخته است. خودت که می بینی با این سن و سالم می خوانم می رقصم بازی می کنم از ته دل می خندم. من در طول رژه ی شش ماهه ی گلوبال مارش در دو نقطه فقط با بچه ها بودم فرانسه و اسپانیا. اما راه رفتن در کنار بچه ها و بی آنکه زبان هم را بفهمیم. حرف زدن با آن ها رقصیدن در کنارشان. بحدی زیبا بود که هرگز فراموشش نمی کنم. بچه ها از همه ی نقاط جهان بودند. و اما زبان مشترک احساسات انسانی، بین ما بحدی قوی بود که من یک روزه توانستم یک سرود ضد برده داری به زبان هندی را به همه ی آن ها یاد بدهم و فردایش در طول صف دسته جمعی آن را بخوانیم. جدا از این تشابه فکری و همبستگی که بین همه ی ما اعضای جنبش در همه ی جهان وجود دارد بود. مثل هم می بینم. مثل هم فکر می کنیم. مثل هم کار می کنیم و تجارب مشترکی از موانع داریم. این به من بیشتر ثابت کرد که این بچه ها بچه های همه ی می هستند. من با خانواده های گلوبال مارش زندگی می کردم. بین زنان و مردان کارگر در آن کشور ها جدائی و طلاق زیاد بود و این برای بعضی هاشان خیلی مشکل، اما نگاهشان به امرمان و مسئله ی کودک عین هم بود.

- یک سوال به سبک فمینیستی موافقید؟

- لبخند بعله.

- همه ی ما حتی خود من به شما پاپی جی (یعنی زن داداش) می گوئیم. شما که خودتان از بنیانگزاران این حرکت و از رهبران موثر آن هستید از این مسئله نا راحت نمی شوید؟ که همه به خاطر کایلایش شما را زن داداش صدا می زنیم؟

- نه!! بر عکس. عزیزم. من به خودم و برابری ام با همسرم شکی ندارم. او دوست و همراه من است و من افتخار می کنم که مرا به خاطر او پاپی جی صدا می زنید. پاپی یعنی زن داداش و جی یعنی عزیز. پاپی جی بودن من. نه تنها چیزی از استقلال من نمی کاهد. نه تنها نقش مرا کم رنگ نمی کند. بلکه به من شادی و شور زندگی می دهد. خیلی اوقات وقتی که با کالایش برای کمپین های آزاد سازی کودکان می رویم. و قرار است که هر دو سخنرانی کنیم. اگر بسته به اعلام برنامه او در لیست اول باشد. وقتی که می بینم حرف های من را می زند" ما با هم یکی هستیم" من هم کاری را که هم خودم و هم حضار خیلی دوست دارند می کنم. آواز می خوانم. و سرود های گلوبال مارش را. اما اگر او نباشد من نباید زحمت سخنرانی را بکشم. خواندن را بیشتر دوست دارم. خنده.

سوما صدای بسیار دلکش و فربخششی دارد و از روی نت با مهارت آواز می خواند.

- برای خواننده گان داروگ چه پیامی دارید؟

دیگر داروگ و چند نفر دیگر راه افتادیم. غروب بود که حرکت کردیم. من خیلی خسته بودم. ۵ ساعت هم راه داشتیم. بعد از کمی صحبت و شوخی و خنده در ماشین خوابم برد. بیدار که شدم داشتیم می رسیدیم. هنوز هم درست نمی دانستم داریم به کجا می رویم. دوست فیلمبردارمان به من گفت: حیف که خواب بودی. اینقدر منظره ها زیبا بود. دم در آهنی بزرگی ایستادیم. در باز شد و ماشین به داخل باغ رفت به محض وارد شدن خواب از سرم پرید. وای چه باغی! چه زیبا! چه درخت کاری هائی! عجب باغبان ماهری داشته این باغ. بوی عطر یاس و شب بو و گل سرخ همه جا را گرفته بود. عطر درختان لیمو.

به الاجبقی که از طاق یاس سپید درست شده و یک پله می خورد و سطحش موزائیک بود خیره شدم. خیابان کنشی های باغ و درختکاری ها حواسم را پرت کرده بود. دور تا دور این باغ را کوه های پوشیده از درخت و بوته فرا گرفته بود. به هر حال به طرف اتاق هایمان که از قبل برای مان آماده شده بود رفتیم. تابلوی فلش مانند که بر پایه ای چوبی کوبیده شده بود راه ما را نشان می داد. اتاق مهمان ها. فهمیدم که مهمان به اینجا زیاد می آید. راهنما وقتی که از پله های یک ساختمان که با موزائیک های سفید فرش شده بود بالا می رفتیم گفت: این جا خواب گاه بچه هاست. فردا آن ها را می بینید. بچه ها؟؟ دیگر واقعا خواب از سرم پرید. اما باید می خوابیدیم. صبح زود ساعت ۵ از خواب بیدار شدم. پرنده ها آن چنان شلوغ کرده بودند که انگار بهار است. از پله های ساختمان که پائین آمدم و وارد جاده باغ خاکی که دو طرفش را به دقت سنگ چین کرده بودند گشتم دسته ای طوطی از بالای سرم پرواز کرد. رد که می شدم. نگاه به درخت ها خیره ماند. عجب گل های عجیبی این جا بود. غرق حیرت شده بودم. چه گلی عین گل سر دختر بچه ها بود. شاید به خاطر همین به گیره های مو، گل سر می گویند؟ گلبرگهای پهن و قرمز، پرچم زرد و رشته های ابریشم مانند قرمز از آن آویزان. درست مثل یک گل سر. گفتم ابریشم مانند پیش خودم و یک دفعه فکر کردم خب پس این گل ابریشم است دیگر. گل ابریشم های زرد کوچکی را که به بوته بودند و شکل گل میمون قبلا دیده بودم. اما درخت به این بزرگی؟ با این گل های زیبا هم یعنی ابریشم بود؟ هنوز از این تعجب نگذشته بودم که به درختی رسیدم که بوی عسل تازه می داد. دور و برم را نگاه کردم. نه! اشتباه نمی کردم گل هایش را بو کردم. عسل بود. گل هایش شیپور های کوچک زرد نه! بهتر بگویم زنگوله های زرد لیمویی بود که بوی عسل می داد. با خودم گفتم: حتما این هم گل عسل است. نکند این درخت عسل می دهد؟ و خندیدم چون من هم مثل شما می دانم که عسل چگونه درست می شود. اما نگاه به پبله های افتاده به روی زمین افتاد. و فهمیدم این باید درخت ابریشم باشد که کرم های ابریشم در آن خانه دارند. به درخت سلام کردم و گفتم زنده باد شما از آشنائی تان واقعا خوشبختم. شما هم بوی عسل می دهید و هم پروانه های زیبا پرورش می دهید؟ نسیمی وزید. برگهای آویزان و سوزنی درخت تکان خوردند و سرش را خم کرد یعنی که بعله. نسیم که وزید بوی تازه ای آمد. بوی بهار نارنج اما کمی تند تر، رویم را که برگرداندم درختی را دیدم که عین نارنج بود. درخت ترنج بود با گل هائی عین نارنج و پرتقال که دمگلبرگهای نارنجی داشتند و یک نقطه ای نارنجی هم وسطشان بود. خندیدم. سلام دادم و بلافاصله فکر کردم به! از این گل ها چه گردنبنید زیبایی می توان با سوزن و نخ درست کرد. دست بکار شدم و شروع کردم به جمع کردن گل هائی که روی زمین ریخته بود. بادی وزید و صدای حرف آورد. ساعت دیگر شش و نیم صبح شده بود. به طرف صدا رفتم. می دانید؟ چی دیدم؟ بچه ها را که داشتند باغبانی می کردند. qnsio "کنسیو" و Amral "امرال" را دیدم. سلام دادم. بطرفشان دویدم. گوین Gowin دوست خوب ما که

خونریزی در حامله گی و از این قبیل فوراً به پزشک مراجعه می کنند اما نه برای چک آپ و کنترل روتین. من در باره ی این مسائل هم آموزش می دهم.

- نظرتان به عنوان یک پزشک در باره ی سیستم دارویی و پزشکی جهانی که ما در آن زندگی می کنیم چیست؟

ما به سهم خودمان کمپین های مختلف برای مبارزه با سرطان. هیپاتیس و بهداشت داریم. در گوشه و کنار پزشکان زیادی هستند که به این امر مشغولند. اما سیستم پزشکی هم مثل هر چیز دیگر و شاید بیش از هر چیز دیگر بر پایه ی سود جویی و سوداگری بنا نهاده شده است. شرکت ها داروسازی به ویژه نه تنها در ساختن دارو قلب های زیادی می کنند و کلا میزان تولید مواد مضر برای سلامتی انسان توسط آن ها بیش از داروهای مورد نیاز است. به نظر من جامعه ی بشری را به سلاح دانش بهداشتی و دارویی باید مجهز نمود تا جلوی این سود جویی ها گرفته شود. ما یک ان. جی او داریم که برای این هدف تلاش می کند و با سایر پزشکان بی مرز و همکارانمان که بر همین اساس در گوشه و کنار جهان کار می کنند ارتباط داریم و می خواهیم که داشته باشیم.

- در رابطه با گلوبال مارش چه می کنید؟

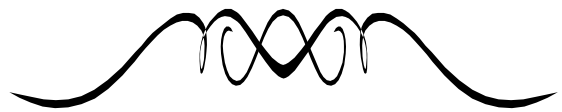
- من از دیر باز عضو بچو پان بچو آندولان بوده ام و عضو شورای جمع آوری کمک مالی و راه انداختن آکسیون ها و کمپین های جمع آوری این کمک ها در رابطه با این تشکیلاتم.

- برای خواننده گان داروگ چه پیامی دارید؟

همه ی زنان باید تحصیل کرده بوده حق تحصیل داشته باشند. باید حقوق خودشان را بشناسند. باید مراقب خودشان باشند و بهداشت و سلامتی شان را رعایت کنند. زنان باید رمز و راز نهفته در درون مسائل خانواده گی را تا آن جا که به مسئله ی زن بر می گردد از دیدی بالا و با دانش کافی نگاه کنند. ریشه ی اجتماعی و پایه ی اصلی اش را بشناسند و در برابر آن تسلیم نشوند و آزرده و افسرده نگردند.

- متشکرم تورنا جان و برایتان آرزوی موفقیت می کنم.

- من هم متشکرم در ضمن هانطور که به شما قول دادم بعنوان یک پزشک آماده گی کامل را برای پذیرائی و راه انداختن کمپین برای ورود همکاران دیگر به هندوستان از هر کشوری که باشند چه به منظور آشنائی با کشور ما و سیستم پزشکی اش، چه سنتی و چه مدرن. و چه به منظور کمک به واکسیناسیون و درمان کودکان کارگر را دارم و از آن استقبال می کنم.



بال اشرم چیست؟ Bal Ashram

سفر اول

کنگره تمام شده بود و کار های دیگر ما شروع. دلم برای بچه ها تنگ بود. دلم می خواست هنوز هم باشند. اما کار ها هم مهم بود. بچه ها همه به خانه ها و یا محل های زندگی شان برگشته بودند. "سومان" و چند تا ی دیگر هم که به همراه کای لایش به نیویورک رفته بودند که قطعنامه ی کنگره را به سازمان ملل ببرند. من هر روز برای کار به دفتر گلوبال مارش در دهلی می رفتم. و دلم همینطور تنگ بود. تا این که یک روز سومداً به من گفت خودتان را حاضر کنید می خواهیم به "بال اشرم" برویم. من قبلاً گفته بودم که می خواهم به مراکز توانبخشی سر بزنم. با دو دوست نیالی که یکی شان تازه از زندان آزاد شده بود. او را به جرم تلاش و فعالیت در جنبش کارگری و کمک به بچه ها دستگیر کرده بودند. و دوست

برای خوردن صبحانه صدایمان زدند من به خیاط خانه رفتم که نخ و سوزن قرض بگیرم. برای گردنبندم. در راه رفتن به سمت محل غذا خوری و سالن غذای بچه ها با آشپز آشنا شدم که آقای بسیار شریفی بود و بهترین غذا ها را هم برای بچه ها می پخت. داشتم می رفتم که نمی دانید چی دیدم. چیزی را که ۲۵ سال ندیده بودم گلی را که خیلی دوست دارم و فکر می کنم از زیباترین گل هاست. گل انار را. باغ پر بود از درخت انار. پاپایا. موز. پرتقال. لیمو. سیب. انگور. و همه چه تمیز و خوشگل. موقع صرف صبحانه گردنبندم گلی ام را به گردن داشتم بچه ها خندیدند. سومدا گفت گل های قشنگ تر برای گردنبندها هست. به تو می دهم.

صبح زود روز بعد باز به دیدن باغبانک های کوچک رفتم این بار بچه ها به محض دیدن من به طرفم آمدند و قسنت پائینی بلوزشان را مثل دامن تا کرده بودند و غرق گل هائی بود که برای گردنبندها درست کردن من آورده بودند، به من دادند. بعضی ها گل در مشت بطرفم می آمدند و بعضی ها مثل کنسیو و رمل ال کمار دامن پیراهن هایشان را پر کرده بودند. از معلم موسیقی و هنر بچه ها پرسیدم پس کو دختران؟ چرا این جا نیستند؟ گفت: ما این جا در جی پور دختر نداریم ۱۰۰ پسر داریم اما در ایالت های دیگر دختران هم در مراکزی این گونه به همراه پسران نگه داری می شوند و زیادند. گفتم چرا؟ این جا دختر نیست؟ گفت: چون نگه داری از دختران امکانات بیشتری می خواهد. هر چند مردم این دهکده بچه دوستند و این روستا جزو روستا های (چیلد فریندلسی) *child freindly vilages* است. اما خطر تجارت کودکان به خصوص دختران. وجود افکار عقب مانده در باره دختران و عدم داشتن امکانات لازم از قبیل خواب گاه و توالت های تمیز و کافی بیش از این ها که داریم، دلیل نبودن دختر در این مرکز است. اما در آینده این جا هم دارای خوابگاه دخترانه می شود. مشغول حرف زدن بودیم که پابی جی سومدا ما را صدا زد. بچه ها رفتند که لباس های تمیز بپوشند و موهایشان را شانه بزنند مراسم صبح شنبه شروع می شد. شنبه های هر هفته طی مراسمی نیمه مذهبی "هندو" با ریختن برگ گل به سرو رو و انداختن حلقه ی گل به گردن بچه ها تولد هر چند تا را با هم جشن می گیرند. مراسم ساده است اما برای بچه هائی که هرگز کسی برایشان تولد نگرفته است و بعضی هایشان از بزرگتر ها جز آذرنده دیده اند، بسیار شادی آور است. می درخشند. حس غرور و شخصیت می کنند. وقتی که آن ها نشسته اند و بقیه برایشان سرود تولد می خوانند و برویشان برگ گل می ریزند، چهره هایشان از شادی برق می زند. چنین درخششی را در تاج هیچ پرنسی نمی توان دید. بعد رقص و آواز شروع می شود و اول شیرینی در دهان بچه هائی که تولدشان است گذاشته می شود و بعد همه صف می کشند و موقع بیرون رفتن از محوطه ی معبد مانند که از سنگ موزایک و مرمر سفید است و قرار است خوابگاه بچه هائی که به مدرسه می روند بشود. بیرون می آیند، باید دهنشان را باز کنند که سومدا مدیر بال اشرم در دهانشان شیرینی تولد دوستانشان را بگذارد. او با این کار کنترل می کنند که ببینند آیا خوب مسواک زده اند؟ این مراسم هر شنبه برگزار می شود چون هر هفته خلاصه تولد یکی دو تا از بچه هاست. من در و تای آن شرکت داشتم یکی مال پسرکی بود که هرگز برایش کسی تولدی نگرفته بود. اینقدر خوشحال بود که گریه می کرد. شب بچه ها اجازه داشتند که بیشتر بیدار باشند و جشن داشتند چون مدرسه تعطیل بود و می توانستند روز یکشنبه بخوابند. در مراسم شان شرکت کردیم. ما خودمان را معرفی کردیم. من از داروگ برایشان گفتم که از آن ها می نویسد اینقدر خوشحال شدند که برایم کف زدند و من از خوشحالی گریه ام گرفتم. من گفتم دو دختر دارم و دوست فیلمبردارمان هم گفت که دو بچه دارد و دلش می خواهد که بچه هایش آن ها را ببیند. برای او هم خیلی کف زدند.

در طول کنگره مدام او را در حال فعالیت می دیدیم و ۲۲ ساله بود. صدایم زد سلام داد. گفتم: Mr. Gowin مستر گوین، همه او را مستر صدا می زدند. می شود به من کمی بکنید؟ من می خواهم با این بچه ها مصاحبه کنم. شما ترجمه کنید؟ گفت بعله البته. بچه ها دورمان حلقه زده بودند. و دانه دانه با مشت های کوچکشان که حالا از گل هائی که دیده بودند من جمع می کنم پر شده بود به طرف من می آمدند و گل ها را به من می دادند من هم آن ها را پر شالم می ریختم که روی لباس هندی ام داشتم. بعدا سومدا به من گفت این گل مصرف دارونی دارد. و برای درد های رماتیسمی خیلی خوب است از آن جا - هندوستان - به خارج صادر می شود برای تهیه دارو. بچه ها فکر کرده بودند شاید من این گل ها را برای درد پاهایم می خواهم که در روز های کنگره دیده بودند که ورم می کند. به گوین گفتم شروع کنیم؟

و قلم و کاغذی را که برای نوشتن خاطرات، صبح زود از اتاق با خود آورده بودم آماده کردم. مصاحبه و شرح حال بچه ها را در صفحات بعدی می ببینید. اما من از گوین پرسیدم "این بچه ها چرا؟ صبح به این زودی کار می کنند؟ آن هم باغبانی؟ خندید. گفت: آفرین. خنده ام گرفت من همسن مادرش بودم شاید کمی بزرگتر چون فرزند اول خود من ۲۶ ساله است. و او مثل این که بچه ای کوچک را که زبان باز کرده باشد تشویق می کنند با خوشحالی و ذوق به من گفت آفرین که اینقدر به کار نکردن کودکان حساسی اما. اولاً که ما کار های سخت باغبانی را به بچه ها نمی دهیم. اما این باغ را می بینی (. خیلی بزرگ بود). خیلی. روزی که ما به این جا آمدم این جا بیابان بود. همه ی این درخت ها و گل ها را بچه ها کاشته اند. این سرگرمی شان است و شروع کرد:

این جا مرکز توانبخشی به کودکان رها شده از کار است. این بچه ها این جا بطور موقت می مانند. شش ماه. و مدرسه می روند مدرسه ی غیر فرمال. چون اکثر این بچه ها از کودکی به مدرسه نرفته اند و برای شان سخت است که مستقیم به مدرسه ی فرمال بروند. این بچه ها بعضی هایشان از سه سالگی در معادن سنگ و کارگاه های قالببافی کار کرده اند و هنوز آثار شکنجه های روحی و جسمی را بر بدن های نحیف و روح های لطیفشان دارند. کار با گل و گیاه و دیدن ثمر کارشان که گل های زیبا و میوه های خوشمزه ای ست که خودشان کاشته اند و محافظت کرده اند. به آن ها آرامش می دهد. جدا از باغبانی ما کارهای خیاطی. نجاری و آهنگری را هم این جا داریم بچه ها در کار گاه به درست کردن کار دستی می پردازند. اما چرا؟ صبح زود؟ نه فقط به خاطر گل و گیاه که باید صبح ها آبیاری شوند. بلکه به خاطر حفاظت بچه ها از گرما. این ها بعد از خوردن صبحانه به خواب گاه می روند و یکی دو ساعت استراحت می کنند یا می خوابند تا کلاس هایشان شروع شود. معلم مدرسه به جمع ما اضافه شد. و توضیح داد که بچه ها معلم های متعددی دارند و او مسئول آموزشی بال اشرم. است. ریاضیات. علوم. بهداشت زبان انگلیسی. حقوق کودک، ممنوعیت کار کودک، حقوق بشر و ادبیات به کودکان آموزش داده می شود. شیمی و فیزیک هم. و تاریخ فلسفه و دین هم بزبان ساده. برای آشنائی کودکان معلم می گفت "این لازم است. چون هندوستان کشور چند دینی است. برای اینکه بچه ها را از پیشداوری های عامه که آن ها هم از آن در امان نموده اند در آوریم و بگوئیم که ما همه برابریم. جدا از. مذهب. رنگ پوست و جنسیت. اول مختصری از خود دین ها و نقاط منفی یا مثبت مشترک در همه ی آن ها برای بچه ها می گوئیم. اما کلاس های دینی ما بسیار محدود و کوتاه می باشند. بیشترین وقت را صرف خوب خواندن و نوشتن. فیزیک و ریاضی و بحث های اجتماعی می کنیم.

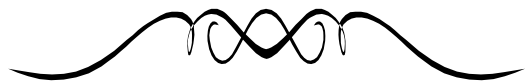
هانی می گوید و آن ها در جواب چیزی را می گویند. از وینی پرسیدم. چی می گویند؟ گفت: می پرسد بچه ها ناهار چی باید باشد؟ این ها می گویند: برنج خوب. می دانید هندوستان یکی از مراکز برنج کاری دنیاست اما بسیاری از این بچه ها تا قبل از آزاد شدن شان حتی یکبار برنج نخورده بودند. و پلو را خیلی دوست دارند. وینی ادامه داد: می پرسد دیگر چه؟ می گویند: سبزیجات مفید. دیگر؟ لبنیات. میوه. می پرسد: از همه مهمتر چی؟ می گویند: بستنی. می پرسد: بعد چه کار باید کرد؟ می گویند: بازی، چه بازی؟ کریکت. فردا چی؟ می گویند: مدرسه. همیشه اما چه کاری؟ می گویند مبارزه. برای چی؟ ممنوعیت کار "ما" و درس و بازی.

بعد از آن ما دیگر بچه ها را ندیدیم. چون کار داشتیم باید به حرف ها و قرار هایمان می رسیدیم. بعد از ظهر کای لایش را تنها گذاشتیم. که استراحت کند و ما به گردش رفتیم. از روز اول من می خواستم که به بالای کوه بروم. اما نشده بود. رفتیم با ماشین تا پای کوه رفتیم. چشمه ای از زیر سنگ ها می جوشید و بر سطح آبی که به صورت استخر بزرگی در آمده بود و پوشیده بود از برگهای سبز نیلوفر های آبی. با خودم گفتم: آب سبز ندیده بودم تا به حال. بچه ها آب تنی می کردند. از کوه که بالا رفتیم میمون ها را دیدیم آن جا معبد میمون ها بود. بچه هایشان را شیر می دادند. میمون های خاکستری سفید کوچکی بودند که بچه هایشان عین میمون اسباب بازی ها ریزه بود. اینقدر خوشگل بودند و حرکاتشان به حدی خنده آور بود که من غرق آن ها شده بودم. غیر از میمون ها که بر روی تخته سنگ بزرگی می سریدند و بالا پائین می جهیدند. طاووس زیبایی نشسته و پر هایش را جمع کرده بود. از بالای سرم باز یک دسته طوطی پرید این بار طوطی قرمز و آبی هم قاطی شان بود. از پروانه که نگویند پر بود از پروانه های رنگی آن هم چه رنگ های قشنگی. از بالای کوه تمام منظره پیدا بود و ما بال اشرف را می دیدیم که چقدر بزرگ بود. برگشتیم بنا و معمار آمده بودند برای ساختمان کتابخانه با کای لایش حرف بزنند. آدم خوبی ۲۰ هزار دلار به بچه ها هدیه داده بود و آن ها می خواهند با این پول یک کتابخانه ی درست و حسابی بسازند. شب بعد از خوردن شام ما بزرگتر ها اول کمی به حرف زدن پرداختیم. بعد بیرون آمدیم برای تماشای آسمان. و می دانید؟ من برای اولین بار در عمرم ستاره ی سرخ را دیدم. واقعا سرخ بود و به زیبایی بر دامنه ی پر ستاره ی آسمان که انگار منجوق دوزیش کرده بودند و از شدت آبی بودن و زلال بودن حتی در شب هم سیاه نبود بلکه صورمه ای بود، مثل یاقوتی بی نظیر می درخشید. زیر گل های یاس در صندلی تاب مانند که حرکت می کرد نشستیم و دوست همراه داروگ که اسم او هم سوسن است. و صدای بسیار عالی ای دارد برایمان ترانه می خواند. ترانه و شعر خواندیم و به ستاره ها نگاه کردیم، راه شیری کاملا معلوم بود واقعا در این آسمان از فرط ستاره جای سوزن انداختن نبود. خوابیدیم ساعت ۱ شب بود. اما من باز ساعت ۳ شب بیدار شدم و رفتم که ستاره ها را ببینم. از تماشای ستاره ی سرخ سیر نمی شدم. بوی گل، صدای زجره ها، و چهچه ی پرندگان مرا از این دنیا که از دستش به خاطر بدی هایش عصبانی ام دور کرد. و به یادم آورد که: طبیعت زیباست. بسیار زیبا. زندگی زیباست و ما باید برای بهتر شدن این دنیا به خاطر دوستان کوچکمان و همه ی مردم جهان. هر کاری که از دست مان بر می آید بکنیم.

صبح زود مشغول آماده شدن برای صبحانه بودم که رمل ال و کنسیو و موهان. سر زده وارد اتاق شدند. رمل زیباترین گردنبد دنیا را گردنبندی از گل های قرمز شقایق مانند. زرد، سفید، صورتی که به طرز بسیار زیبایی آراسته شده بود به گردنم آویخت. دلم چون کیوتر در سینه بنای تپیدن کرد. احساس کردم تب کرده ام. نمی دانستم چه بگویم؟ می خواستم بپرسم چرا؟ برای چه؟ من محق چنین

رقص شروع شد ما رقصیدیم پسرکی که صبح در بلوزش گل ریخته بود و برای من جمع کرده بود. مرا به رقص دعوت کرد. او رمل کمار است و من الان مادر معنوی اویم. پسر من است چون من به او مثل یک دوست قول داده ام که کمکش کنم. او می خواهد دکتر شود. و برای این احتیاج به کسی دارد که بعد از تمام شدن دوره ی توانبخشی اش و رفتن به مدرسه های فرمال، مخارج تحصیلش را بپردازد و من این مسئولیت را پذیرفتم. رمل ال در طول رقص به من حرکات رقص محلی خودشان را یاد می داد و این برای من بسیار جالب بود. او ده ساله است و قبلا چوپان بوده است. می دانید چه چیز برایم جالب بود؟ بچه ها؟ این کودکان اصلا به هم حسودی نمی کنند موفقیت هر کدامشان باعث شادی جمعی است. همه برای او خوشحال بودند و به خاطرش رقصیدند. خنده های صمیمانه و از ته دل کنسیو و بقیه ی بچه ها به خاطر دوست شان همبستگی و رفاقت آن ها را که مثل باغی که گل کاریش کرده اند با صفایند نشان می داد. این بچه ها واقعا بهشت روی زمین را درست کرده اند. بهشتی که فرشته هایش، خیالی نیست و واقعا اگر به هدفشان برسند سعادت کل بشریت را تامین خواهند کرد. اما این بچه ها هنوز کمبود های زیادی دارند. ما که آن جا بودیم قرار بود ساختمان کتابخانه شان شروع شود. اما به آزمایشگاه و خواب گاه های بهتر نیا دارند.

در این دو سفر که من به بال اشرف کردم عزیزترین خاطرات زندگیم را فراهم کردم. و قیمتی ترین هدیه ها را گرفتم. گردنبدی پسر و دوستان دیگرش که همه پسر های من هستند به گردنم آویختند، که رنگ و تالوایش را در هیچ جواهر فروشی و در هیچ کجای جهان نمی توان یافت.



سفر دوم

سفر دوم من بود این بار با اتفاق کایلایش. وینی. عکاس حرفه ای و بسیار ماهر گلوبال مارش که از فعالین هم هست. سومدا، و دوست فیلمبردارمان که همراه داروگ بود و دکتر تورنا به این سفر رفتیم. این بار صبح راه افتادیم و من توانستم تمام منظره های زیبایی را که واقعا به رویا شبیه بود و دفعه ی اول چون خواب بودم ندیده بودم ببینم. هزاران نوع درخت در طول راه. نیلوفر های صورتی بر سطح آب. جاده های جنگلی و بوی دهکده. گوسفند های زیبایی که اول فکر کردم نقاشی شان کرده اند. چون قهوه ای، حنایی، خاکستری، سفید و سیاه بودند اما نه ساده. طرحهای راه راه ببری، خال خال پلنگی و هزار جور دیگر داشتند. یکی از آن ها تمام بدنش سفید بود. یک جای بدنش یک مربع سیاه، وسط این مربع یک مستطیل سفید و داخل آن یک دایره ی سیاه. پیشانی اش هم سیاه بود و یک خال سفید بر رویش. ذوق کردم. عجب به قول بچه کوچولو ها: بیعی هانی! بیعی پلنگی تا حالا ندیده بودم. ببری هم نه! رودخانه. و مرداب ها، کوههای سر به فلک کشیده همه چیز واقعا زیبا بود. در طول راه ما با کایلایش حرف می زدیم بر سر برنامه های آینده ی حرکتیمان. باز هم به در بزرگ آهنی رسیدیم. در باز شد. ماشین که به داخل رفت بچه ها همه شعار گویان بطرف ماشین دوییدند. کایلایش با ما بود و بچه ها می دانستند که او از سفر نیویورک، اجلاس سازمان ملل برای بردن قطعنامه و سفر پرتقال کنفرانس جلوگیری از تجارت کودکان برگشته است. از ماشین پیاده شدیم. دست های کوچک برای فشرده شدن به طرفمان دراز شد. من پسر، رمل ال را ندیدیم. بچه ها صدایش زدند. پیراهن نوی به تن داشت و صورتش از شادی برق می زد. بغلش که کردم کنسیو از ته دل می خندید. بچه ها دوطرف کایلایش قرار گرفتند اول شعار دادند. بعد من دیدیم که کایلایش به زبان هندی چیز

موقع خداحافظی بچه ها دنبال ماشین ما می دویدند و سرود تحصیل را می خواندند و شعار ممنوعیت کار کودک را می دادند. به آن ها قول دادیم که به نزدشان بر می گردیم.

بعده بال اشرف این است. کانون مرمت خسارت های سرمایه داری نسبت به فرزندان طبقه ی کارگر بدست خود کارگران. توان یابی این قدیم کارگران کوچک. اما پیش رو و با هوش. به معنی تقویت جنبش کارگری است. پس بال اشرف را قلب پر کار جنبش لغو کار کودک باید نامید.



ترجمه ی یکی از بروشور های کنگره از استعمار تا تحصیل

کار کودک چیست؟

کار کودک به کلیه ی کار هایی گفته می شود که، از نظر روحی، جسمی، اجتماعی، و اخلاقی برای کودکان خطرناک بوده و بی رحمانه اند. نه همه ی انواع کار. بعضی کار ها آسان اند و کودکان به زمان های کوتا و تعیین شده ای برای کسب مهارت به آن می پردازند. به هر تقدیر، اگر کاری مانع تحصیل شود و جلوی رشد توانایی های کودک را بگیرد کار کودک نامیده می شود.

زمانی که مقوله ی کار کودک. اغلب فقط به کار کودکانی که به کار می پردازند اطلاق می شود باید یاد آور شد که کار کودک یک مسئله ی شخصی نیست بلکه یک سیستم اجتماعی است که تولید و باز تولید می شود و به وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیستم بهره کشی مربوط است. کودکانی که به این سیکل شوربختی می افتند از حق طبیعی و پایه ای شان برای تحصیل و یک زندگی نرمال محروم می گردند.

۲۴۶ میلیون کودک کارگر در جهان وجود دارند که به انواع کار های سخت و پر مخاطره مشغولند. یعنی ۱ کودک از هر ۶ کودک در جهان.

سخت ترین نوع کار کودک.

این قسم کار بر دو نوع است:

- کودکان در کارخانه های خطرناک کار می کنند. کارخانه های که مواد خطرناک شیمیایی تولید می کنند ۱۷۱ میلیون کودک در این عرصه در سطح جهان مشغول به کارند.

- کار کودکان این نوع کار بلادرنگ باید لغو شود. مثل سرباز گیری اجباری، تجارت جنسی، استفاده از کودکان در صنعت سگس و کار برده گی. ۴/۸ میلیون کودک امروز در سطح جهان به کار در این عرصه ها مشغولند. در مجموع ۱۷۹ میلیون کودک به کار های پر مخاطره در سطح جهان مشغولند یعنی یک کودک از هر ۸ کودک در جهان.

۶ اسطوره در باره ی کار کودک

اسطوره ی اول: کودکان باید کار کنند. چون فقر وجود دارد.

این که کودکان بخشا مجبورند به خاطر فقر خانواده ها کار کنند. مسئله ی آن چنان مهمی در کل وجود مقوله ی کار کودک نیست بر معولا فقر به عنوان یک توجیه برای کار کودک به کار می رود و همزمان میلیون ها کودک در عرصه های کار پر مخاطره برای آن ها

هدیه و پاداشی شده ام؟ مگر من برای تو چه کرده ام؟ که خنده های شاد کنسیو، چشمان غرق محبتش و شرم زیبایی رمل که می خواست گردنبدن را به گردن من بیاویزد امامت نداد خندیدم از ته دل مثل خودشان می خندیم و با خوشحالی و غرور کودکانه گردنبدنم را به همه نشان می دادم. موقع رفتن هم دومین و سومین هدیه بی نظیر زندگیم را دریافت داشتم این بار آخر بود که در این سفر ما یکدیگر را می دیدیم و من باید به اروپا بر می گشتم. بچه ها دورم حلقه زدند دم در ماشین. ۸ بچه ی تازه وارد که از روز پیش به جمع آنان اضافه شده بودند. سلیم و محمد حسین هم دو کودک تازه وارد که اینقدر کوچک بودند که دوست فیلم بردار ما با تعجب از من پرسید: یعنی این ها هم کار می کرده اند؟ این ها که خیلی کوچولویند، هم بودند. من پرسیدم محمد حسین و سلیم اسم های مسلمانی اند مگر نه؟ بچه ها برایم کف زدند انگار که من بزرگترین دانش دنیا را دارم. آن دو بچه به طرف من آمدند. یک شبه در جمع دوستانشان و با اطلاعاتی که از هم سرنوشتانشان در باره ی محیط جدید و این که قرار نیست کسی آن ها را کتک بزند ازشان کار بکشند بلکه خوب غذا می خورند بازی می کنند. می خندند. می رقصند. آواز می خوانند و از همه مهمتر درس می خوانند و دیگر هرگز لازم نیست که کار کنند گرفته بودند. چنان سر زنده و با نشاط شده بودند که باور کردنی نبود. دیدن قیافه های رنجور و پکر آن ها شب قبل ما را ناراحت کرده بود. اما هدیه ی دوم من این نبود. "سومان" بود. سومان ۱۳ ساله و یکی از نماینده گان کنگره که به نیویورک رفته بود. با خنده و هیجان به من یاد آوری کرد: یادت هست من. تو و کنسیو. آن شب در طبقه ی وسط آن ساختمان گیر کرده بودیم؟ و نمی دانستیم که از کجا باید بر گردیم؟ ما ترسیده بودیم و تو با خنده می گفتی "۳ گلوله بال مارش و چید لیبر زندانی؟ آهای پری های زیبای گلوبال مارش بیاید این دو پرنس را نجات دهید؟ و مرا که دوستشانم؟ نا گهان بیادم آمد. چطور من چنین چیزی را فراموش کرده بودم؟ ما سه تا آن روز کلی خندیدیم و بیشتر از همه وقتی که فهمیدیم دری را که باید باز می کردیم و بیرون می رفتیم به آن تکیه داده بودیم. و غش غش می خندیدیم. بچه ها با شنیدن این داستان قاه قاه می خندیدند. دیدن چهره های زیبای آن ها موقع خنده که از ته دل بود دومین هدیه ی زیبای من بود. که مرا از خود و همبازی می دانستند و سومین هدیه ی من هم این بود: به بچه ها گفتم. من چیزی ندارم که متاسفانه به رسم یادگار به شما بدهم. اما دلم می خواهد که به من اجازه بدهید که شما را ببوسم تک تک تان را برای خداحافظی. بوسیدن زیاد بین آن ها رسم نبود. مترجم گفت من خجالت می کشم این ها پسرند و پسر ها خجالتی ترند در این سن من این را نمی گویم. اما سومان که انگلیسی می داند و کنسیو هم برای بچه ها گفتند و همه صف کشیدند برای بوس. آن هم با خوشحالی. من همه را بوسیدم و به بچه های بزرگتر که ۱۷، ۱۸ ساله بودند و ته صف خجالت می کشیدند جلو بیایند اما از نگاه شان می شد حس کرد که برای هر نوع محبت مادرانه و دوستانه ای اشتیاق دارند. گفتم بیایند شما فرزندان و بردارن من و از همه مهمتر رفقای کارگر منید. و آن ها را بوسیدم. اما هدیه سوم این بوس ها نبود. بلکه پسرکی بود که تازه روز قبل به آن جا آمده بود. دست مرا کشید، صورت شکلاتی اش را دو چشم عسلی غمگین و درشت و لبانی ترک خورده زیبا تر و در عین حال رفت آور تر می کرد، دست مرا کشید و با آنکه نمی توانست انگلیسی چیزی بگوید به من فهماند که مرا یادت رفته ببوسی و بوسیدمش. از آغوشم که در آمد رویم را از بچه ها بر گرداندم که اشکهایم را که بی امان می ریخت نبینند. تمام طول راه حلقه گل هانی را که اول رمرل و بعد بقیه ی بچه ها به گردنم آویخته بودند. در دستم می فشردم و تا اروپا این حلقه گل ها که حالا خشک شده بود همچنان به گردنم بود.

زندگی اجتماعی و علم را بیاموزد. مدرسه همچنین حقوق آنان را به آن ها می آموزد و باید بیاموزد و پتانسیل شان بالا رود. یک تحقیق علمی نشان داده است کسانی که به عوض درس خواندن از سنین کودکی به کار پرداخته اند، نه تنها از آنان که در سن بلوغ کامل به کار پرداخته و مدرسه را تمام کرده اند در کار هایشان موفق تر و پر درآمد تر نیستند، بلکه بمراتب بیش تر از آنان در معرض فقر و بیکاری قرار دارند.

اسطوره ی ششم

کار کودکان باید برسمیت شناخته شود.

این بحث از طرف پاره ای افراد و ظاهر به منظور بیمه کردن کودکان و تضمین حقوق شان ص مطرح شده و از همان آغاز مخالفت بین المللی را برانگیخته است.

حقوق کودکان دادنی نیست بلکه با خود آن ها بطور طبیعی به دنیا می آید. جامعه ی بشری قانونا موظف است که از کودکان حمایت و آن ها را بیمه کند. بدون در نظر گرفتن پیشینه، وضعیت اجتماعی، بیولوژیک و اقتصادی آن ها.

حق کودکان برای کار، به معنی بر خورداری از حق بیمه، چیز دیگری به حقوق کودک اضافه نمی کند، بلکه یک حق طبیعی را از آن ها می گیرد. آن هم حق تحصیل را و به استعمار کودکان جنبه ی قانونی می دهد، سن کودکی را پایین می برد و نهایتا مانع رشد آن ها می شود. یک تحصیل رایگان، اجباری، با کیفیت بالا و حق بازی و آموزش بهترین بیمه ی کودکان برای جلوگیری از استعمار آن ها و کشیده شدنشان به کار پر مخاطره است. جدا از این، اشتغال به کار های بی مخاطره و سبک برای جوانان که به آن ها مهارت لازم را می دهد و جنبه ی عملی درس های تئوریکشان را دارد از حقوق پایه ای آنان بوده و هست.

تحصیل برای همه ی کودکان. همین الان! کلیدی برای پایان دادن به کار کودک!

۱۰۴ میلیون کودک در سن تحصیل خارج از دایره ی تحصیل قرار دارند.

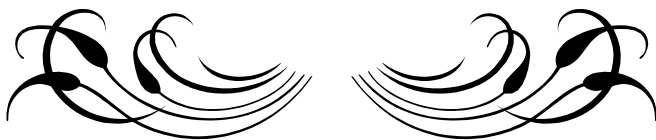
(Source: EFA global monitoring report 2004)

تحصیل رایگان، اجباری و با کیفیت بالا کلید حل مشکل به کار گیری کودکان است.

تمامی کودکان جدا از جنسیت، ملیت، نژاد، مذهب، شهروند بودن یا نبودن در محل سکونت، باید از تحصیلات ابتدایی و متوسطه ی رایگان، اجباری و با کیفیت بالا برخوردار شوند.

وارد قرن ۲۱ شده ایم و هنوز ۶۵ میلیون دختر در جهان بی سوادند.

در ملایو از زمان رایگان شدن تحصیل، تعداد مدارس ابتدایی ۵۰٪ جهش یافته است و تعداد دانش آموزان این کشور از ۱/۹ میلیون نفر به ۳ میلیون رسیده است. فقط در فاصله ی سال های ۱۹۹۶/۱۹۹۵، و در همین سال در تانزانیا تعداد دانش آموزان به ۶/۱ میلیون افزایش یافته است. تحقیقات نشان داده است که ۶۰٪ کودکان به دلیل سنگین بودن مخارج تحصیل در سطح جهان ترک تحصیل می کنند.



ادامه سخنرانی اریش کست نر، از صفحه ۴

آیا در زندگی نباید راهی برای بالارفتن و راهی هم برای پائین آمدن وجود داشته باشد؟ مانند یک خانه که راه پله دارد؟

چه نفعی دارد که آدم طبقه اول خانه ای را داشته باشد، زیبا و محکم، ولی بدون طبقه هم کف و بدون زیر بنا و بدون زیر زمین؟

خوب! بسیاری از مردم اینطور زندگی می کنند! آنها روی پله ای ایستاده اند، بدون اینکه این پله به خانه ای وارد شود.

و سود آور برای صاحب کاران، به کار گرفته می شوند. این در واقع مانند همان افسانه است که می گوید: "کار کودک تا ریشه کن کردن فقر نمی تواند از بین برود. به هر تقدیر، وقتی که فقر به عنوان عامل کار کودک برجسته می شود روی فاکتور های دیگر را در این رابطه می پوشاند

یک فاکت واقعی که کمتر از آن اسمی برده می شود این است که فقر در اثر به کار کشیده شدن کودکان به وجود می آید.

وقتی که کودکان شروع به کار می کنند، بی سواد می مانند. آموزش نمی بینند. از مهارت های لازم بر خوردار نمی شوند و سطح زندگی ها فراتر نمی رود. فقیر تر هم می شوند. سلامتی شان به خطر می افتد کارگران بزرگتری که قربانی بیکار سازی ها می شوند، اگر کودکان شان به کار گرفته نشوند از شانس بیشتری برای حفظ کارشان بر خوردارند. بدین طریق است: بیکار سازی کارگران بزرگتر، پائین بردن سطح معیشت خانواده ها و کار کودک که فقر را تولید می کند و این دایره ی استثماری به چرخش ادامه می دهد.

اسطوره ی دوم

ما به دست های کودکان برای شکل دادن به ساختار اقتصادی خانواده نیاز داریم.

از لحظه ای که بحث لغو کار کودک مطرح شد عده ای شروع به تکرار این مطلب کردند که با لغو کار کودک چه به سر خانواده های فقیری می آید که تنها نان آوران شان را از دست می دهند؟ بعله ممکن است بعضی خانواده ها مدت کوتاهی دچار وضع بدتری شوند اما دراز مدت لغو کار کودک به نفع تمامی خانواده هاست.

جدا از این توقف کار کودک در جاهایی که صورت گرفته، آن چنان هم وضعیت خانواده ها را دستخوش تغییر نکرده که بعضی ها می گفتند. چون اساس این کار در آمدی هم ندارد. اغلب کودکان از خانواده هایی می آیند که یا والدین بی کار دارند یا به کار های کم درآمد و نیمه وقت مشغولند. کودکان به کار گرفته می شوند چون نیروی کار ارزانتری اند. بنا بر این به کار کودکان خانواده ها نیاز ندارند، بلکه استعمارگران با بسی کار ساختن والدین از نیروی کار ارزان کودکان سود می جویند.

اسطوره ی سوم.

کودکان برای انجام بعضی کار ها مناسب ترند.

این اسطوره سال هاست که بعنوان عذری در بکار گیری و استعمار کودکان بیان شده است. "انگشتان ظریف:" به آن ها امکان این را می دهد که گره های ظریف تر بزنند. ابزار های ظریف را بهتر در دست بگیرند و... یک تحقیق در هندوستان نشان داده است به طریق علمی، که کودکان فر شهای های بهتری از بزرگتر ها نمی بافند. به و یژه در رابطه با طرح های پیچیده تر.

اسطوره ی چهارم

کار کودک برای رشد کشور های غیر پیشرفته ضروری است.

تاریخ نشان داده است در دنیایی که علم و تکنولوژی تا این حد رو به پیش است سو استفاده از کار کودکان در کشورهای غیر پیشرفته به فقر این کشور ها می افزاید. چرا که با به کار گرفته شدن کودکان کل یک ملت بی سواد می شود و از رشد و تکنولوژی عقب می ماند. تحصیل و لغو کار کودک متقابلا به این رشد می افزاید و آینده ی بیرون آمدن این کشور ها را از دایره ی فقر تضمین می کند. تحصیل قلب تکامل است تا زمانی که کودکان کار کنند و از حق طبیعی شان برای تحصیل محروم شوند، این فقر وسعت می یابد.

اسطوره ی پنجم

کار کودکان برای دانش و کار آئی آن ها مفید است.

میلیون ها کودک کارگر توان جسمی و روحی شان را در طول روز های کار از دست می دهند و رشدشان متوقف می شود مدرسه به کودکان فقط مهارت شغلی در آینده را نمی آموزد و نباید بیاموزد که از طریق کار کردن جبران شود. مدرسه می تواند و باید به کودکان

نیست . انسان باید همیشه یاد بگیرد . خرکاری ، فقط برای خران است . من از تجربه های شخصی خودم صحبت می کنم . موقعی که من کوچک بودم و به مدرسه می رفتم ، داشتم خرکاری می کردم . با وجودیکه زیاد سعی کردم ، و خر نشدم ، خودم را هم به تعجب واداشته است . سر انسان ، تنها عضو فعال بدنش نیست . اگر کسی عکس این قضیه را ادعا کند ، دروغ می گوید . اگر کسی به دروغ گوش کند و آن را قبول کند ، کار خودش را خراب می کند . شما باید بازی کنید ، بپرید ، ورزش کنید ، نرمش کنید ، برقصید ، آواز بخوانید . اگر شما فقط از سرتان استفاده کنید ، روزی فرا خواهد رسید که باوجودیکه شما خیلی چیز ها را فرا گرفته اید و می دانید ، ولی به آدم معیوبی شباهت پیدا می کنید .

به کودکان ها نخوانیدو آنها را مسخره نکنید !

کودنها ، به میل خودشان کودن نشدند . و برای این هم کودن نشدند ، که شما به آنها بخندید و آنها را مسخره کنید . اگر کسی کوچک تر و ضعیف تر از شماست ، او را آزار و اذیت نکنید . کتک نزنید . اگر کسی این حرف را درک نکند ، من دیگر با او کاری ندارم . فقط به او اخطار می دهم . هیچ کس آنقدر ضعیف نیست ، که ضعیف تر از او پیدا نشود . هیچ کس هم آنقدر قوی نیست ، که قوی تر از او پیدا نشود . دست بالای دست بسیار است .

گاهی اوقات به کتب درسی خود با شك و تردید نگاه کنید !

این کتب در صحرای سینا چاپ نشده اند و حقیقت محض نیستند . این کتب درسی ، از کتب قدیمی بوجود آمده اند ، و کتب قدیمی هم از کتب قدیمی تر بوجود آمده اند . این را سنت می نامند . مثلاً جنگ مثل قدیم ها در کتب شعر با نیزه و شمشیر و سپر و زوربازو انجام نمی گیرد . در بعضی کتابها ، هنوز از جنگ به شیوه قدیم صحبت می شود ، باوجودیکه دیگر اینطور نیست . به داستانها و افسانه ها هم زیاد اعتماد نکنید ، مخصوصاً داستانها و افسانه هائی که می گویند ، انسان همیشه خوب است ، و پهلوانان بیست و چهار ساعته شجاع و نترس اند . به این چیزها زیاده از حد توجه نکنید و آنها را یاد نگیرید . در غیر اینصورت ، بعد ها که وارد زندگی شدید و عکس این موارد به شما ثابت شد ، تعجب خواهید کرد . يك چیز دیگر :

معادلات مربوط به حساب کردن سودپول و ربا را هم فراموش کنید . حتی اگر در برنامه درسی تان منظور شده باشد . موقعی که من پسر کوچکی بودم و به مدرسه می رفتم ، به ما یاد می دادند که چگونه می توانیم حساب کنیم که سود پولی که جد ما مثلاً در سال ۱۵۲۵ در بانک داشته ، حالا چقدر شده است ؟ حساب سخت و مشکلی بود . بعد ها در سال ۱۹۲۵ ترکیب موازنات بانکی به هم خورد و تورم ایجاد گشت و پول بی ارزش شد .

حالا عزیزان من ، شما اینجا نشسته اید ، به ترتیب نام خانوادگی ، یا به ترتیب قد ، و می خواهید به خانه هایتان برگردید . بروید ،

و فکر می کنند که انسانهای مهمی هستند . همین انسان ها ، موقعی بچه بودند ، بعد بزرگ شدند . ولی حالا چه هستند ؟ فقط کسانی که بزرگ شوند ، و بچه گی خود را فراموش نکنند و همچنان بچه بمانند ، انسان هستند . کسی چه می داند ، که آیا شما منظور مرا می فهمید ، یا نه . توضیح ساده ترین مطالب ، بسیار مشکل است . بسیار خوب ، چیز مشکلی را انتخاب می کنیم ، شاید درک آن ساده تر باشد .

صندلی معلم ، نه تاج و تخت است و نه کرسی و منبر !

صندلی معلم به این دلیل بالاتر قرار نگرفته است ، که شما او را عبادت کنید . زیرا به این دلیل ، که شما بهتر بتوانید یکدیگر را ببینید . معلم ، نه دانای کل است و نه خداوندگار عالم . او همه چیز را نمی داند . و نمی تواند که همه چیز را بداند . اگر بعضی مواقع چنین می نمایاند ، که او همه چیز را می داند ، شما کوتاه بیایید ، ولی حرف او را قبول نکنید ، که او همه چیز را می داند . ولی اگر معلم شما ، به شما بگوید ، که او همه چیز را نمی داند ، او را دوست داشته باشد . زیرا که این صداقت او ، موجب گشته است ، که شما او را دوست داشته باشد . و از آنجائی که برای این گونه معلم ها ، از این پیش آمد ها ، زیاد رخ نمی دهد ، حتماً دوست داشتن شما را ارج می نهد . يك مطلب دیگر هم برای گفتن دارم : معلم ، شعبده باز نیست . بلکه باغبان است . او همانند يك باغبان که از گل هایش مراقبت و نگهداری می کند ، از شما مراقبت و نگهداری خواهد کرد . ولی رشد و توسعه شما ، بدست خود شماست .

مراعات و ملاحظه کسانی را بکنید ، که مراعات شما را می کنند !

این حرف خیلی طبیعی و بدیهی به نظر می رسد . ولی بسیار مشکل به نظر می رسد . موقعی که من به مدرسه می رفتم ، يك همشاگردی داشتم ، که پدرش ماهی فروش بود . این بیچاره ، که اسمش “ برویر Breuer ” بود . این بیچاره آنقدر بوی ماهی می داد ، که حال ما به هم می خورد . بوی ماهی ، تا توی لباس و موی سرش رخنه کرده بود . با شستن و پاک کردن و تمیز کردن هم از بین نمی رفت . همه از او کناره می گرفتند . همه او را مسخره می کردند . او همیشه تنها بود و در کلاس درس هم تنها در يك گوشه می نشست . مثل اینکه به مرض سل یا وبا مبتلا شده باشد . او خیلی خجالت می کشید . ولی حتی خجالت کشیدن او هم دردش را دوا نمی کرد . حتی امروز ، بعد از ۴۵ سال که من به این اسم “ برویر ” فکر می کنم ، مو بر اندامم سیخ می شود .

بلی ، بعضی اوقات بسیار سخت است ، مراعات کسی را کردن . و همیشه هم ممکن نمی شود . ولی همیشه باید سعی کرد . از نو ، دوباره .

زیاده از حد زرنگ نباشید !

وقتی که این نصیحت را به شما می کنم ، مایلیم که تنبل ها گوششان را بگیرند و این حرف مرا نشنیده گیرند . این نصیحت فقط برای دانش آموزان زرنگ است . و برای این دانش آموزان هم خیلی مهم است . زندگی فقط انجام دادن تکالیف مدرسه

- اما ارتش يك سيستم است "کنجو" (یعنی کنسیوی عزیز. لقبی است که کایلاش به او داده است و همه او را کنجو صدا می زدیم) از دست تو يك نفر کاری ساخته نیست. عزیزم اصولاً ارتش برای جنگ و تنبیه است. من نمی خواهم نظر تورا به زور عوض کنم. به گمان من می توانی يك پزشك یا محقق برجسته شوی، - وقت داری بعد از ناها بیشتر در باره ی ارتش و سیستمی که گفتی برایم حرف بزنی؟
- صد البته در خدمتم.

عالی شد من هم به این موضوع بیشتر فکر می کنم. می خندد و ادامه می دهد: شاید تو کار بهتری برای من پیدا کرده باشی تا خودم.

وقتی که کنجو اینطور می خندند در آغوش نکشیدنش محال است بچه ها. اما من فقط پیشانیاش را می بوسم. چون متاسفانه به غلط در ذهن اکثر بچه ها به خصوص این کودکان که از حتی ۳ ساله گی کار کرده اند، فرو شده است که نوازش فقط مال نی نی کوچولو هاست، به خصوص پسر ها را طوری این بزرگتر های کم دانش تربیت می کنند که گویا از نوازش بی نیازند در حالی که هم من و هم شما می دانیم همه، بچه ها دلشان می خواهد نوازش شوند.

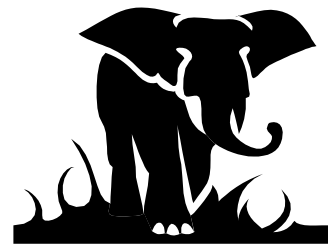
- در باره ی بال اشرم چه فکر می کنی؟
- این جا خوب است، غذا تمیز و مقوی، بازی، درس، دوستی، اما می تواند بهتر شود.

- برای کودکانی که داروگ می خوانند چه پیامی داری؟ (کنجو می داند که من داروگم، از داروگ با این که نمی تواند به خواند، خیلی خوشش می آید، چون از آن ها می نویسد. دوست آن هاست)
من آرزو می کنم که همه ی بچه ها از برده گی آزاد شوند. و به این جا برای تحصیل بیایند. من آرزو دارم همه ی بچه های جهان مدرسه بروند. و به آن ها هم که الان به مدرسه می روند می خواهم بگویم که به بقیه کمک کنند و مواظب باشند که کسی استثمارشان نکند.

عزیزان من، به خانه هایتان بروید. اگر چیزی را خوب درک نکردید، از والدینتان پرسید.
والدین گرامی! اگر شما هم چیزی را خوب درک نکردید، از بچه هایتان پرسید!



اریش کِست نِر Erich Kästner (۱۸۹۹ - ۱۹۷۴)
اریش کِست نِر در تاریخ ۱۸۹۹/۲/۲۳ در شهر درسدن Dresden متولد شده و در روز ۱۹۷۴/۷/۲۹ در مونیخ درگذشت. وی از نویسندگان و شاعران معاصر آلمان می باشد، که مقالات و کتب زیادی برای بزرگسالان، و بچه های کوچک و بزرگ نوشته است.
تفکرات و اندیشه های سوسیالیستی و انساندوستانه وی را در شماره های آینده با ترجمه چند داستان از اریش کست نر را به شما تقدیم خواهیم کرد.



کنسیو، ۱۰ سال

کنسیو، کودکی بسیار با هوش، خوش بر خورد و جتلمن است، کنسیو به دو زبان هندی و انگلیسی می خواند و می نویسد. از با هوش ترین ها و کنجکاو ترین ها و در عین حا، فروتن ترین های بال اشرم است. او در صف اول تظاهرات ۸ سپتامبر. با حرارت و شورش نظر همه را به خود جلب کرده بود. صورت خندان و چشمهای درشت و سیاه زنده و گویایش برآستی دل سنگ را هم آب می کند. از ستاره های درخشان رژه ی جهانی علیه کار کودک است.

کارگر خانه گی بودم. اربابم مرا به شدت می آزد و تنبیه بدنی می کرد. کارم سخت بود. به خانواده هم نمی توانستم چیزی بگویم، مادرم بیش تر از اربابم مرا می زد. پدرم، بد تر از او. آن ها به من می گفتند که باید کار کنم. من می خواستم به مدرسه بروم. درس خواندن را خیلی دوست دارم. با فعالین گلوبال مارش آشنا شدم، داستان زنده گی ام را برایشان گفتم و جای کتک ها را نشان دادم. آن ها به من کمک کردند و مرا به بال اشرم آوردند. بزودی برای ادامه تحصیل در مدارس فرمال به شهر جی پور خواهم رفت.

- چه تصمیمی برای آینده داری؟
می خواهم ژنرال ارتش شوم و نگذارم که مردم با هم جنگ کنند.
- اما جنگ ها همه زیر سر این ژنرال هاست دوست من!
- نه من آدم بدی نیستم، کسی را تنبیه نمی کنم. می خواهم مواظب باشم کسی کارگران و بچه هایشان را اذیت نکند.

